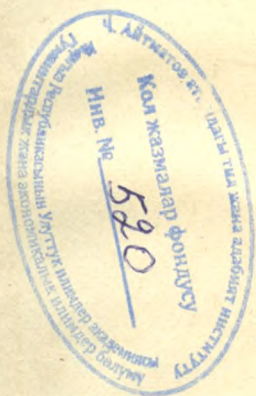


66-81

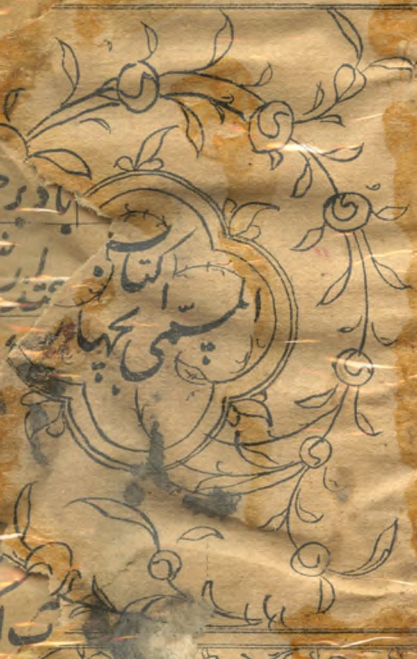




شکر حق را که پیشو ادا ریم  
نه از کس که زین همه  
به محمد که ایستاد ما را  
او است که به پند ناسر ما

پیشوانی چو مصطفی دارم  
سرور خاتم تکین همه  
او طریقت عیان کند ما را  
تا روز جزای پائی باد

مقدار چهار بار است  
درین علم الرضوان  
باد بر جمله دوستداران



بیت از جام مقصف  
دین و عمارت کن  
هات کند طاهر  
را همه سپه اسماء  
ت اگر نیت خاکی کنی

بدست یاری ملا محمدی جامع و هم کان شکر اکرم  
در مطبوعه کاکان در مآثر مطبوعه کاکان

۱ ۳ ۲ ۶



شکر حق را که پیشوا داریم  
منه بهر بگزین همه  
او شریعت بیان کند ما را  
صلوات خدا بر وی باد  
است او دوستدار ویم  
چون ابو بکر عمر عثمان  
رحمت نثار بارش

پیشوایی چو مصطفی داریم  
سرور خاتم نکلین همه  
او طریقت عیان کند ما را  
تا بر وز خرابیانی باد  
دوستدار چهار یاریم  
مرتضی ان علم الرضوا  
با در جمله دوستدار

آغاز کتاب <sup>رحمته</sup> اعتد از جا مصنف

ای مصطفی بیاطهارت کن  
چون باری طهارت ظاهر  
ان طهارت که قسم جسم آمد  
بغسل وضو چو پاک کنی  
شرح این بر سه نوع را  
در طهارت فیض سنت  
بسیار نماز و روزه کنیم

خانه دین و عمارت کن  
باطنت نشیمن حق کند ظاهر  
طهارت را همه سه قسم آمد  
اب اگر نیت خاک کنی  
زانکه چو کان شرح را گویم  
بر تو خواهم روان با  
تو شش عمر پنج روزه کنیم

ابدست نماز باید کرد  
 روزی که جای کعبه از بود  
 بس مکن رنمازهای <sup>تقصیر</sup>  
 خود سنا چه بس نکو <sup>نکوست</sup>  
 غم دین خور که غم غم <sup>دین</sup>  
 غم دنیا بخور که بهیو <sup>ست</sup>  
 من بجز تصور معترفم  
 پیش ازین گفته اند اهل <sup>سلف</sup>  
 لیک قدر خویش کوشید  
 من بقدر مجال کوشیدم  
 نکنی عیب اگر تو توانی  
 اسپ تازی اگر چه به <sup>تازد</sup>  
 صد مهابت ده باب <sup>ست</sup>  
 موجر و لیدر افتاده <sup>ست</sup>  
 این تر یاد کار از شرف <sup>ست</sup>

دل مقام نیاز باید که بخار  
 اولین سسش از نماز بود  
 تا دوران روز باشد <sup>توفیر</sup>  
 در معنی نگر که او سفته <sup>ست</sup>  
 همه غمها فروتر از این <sup>ست</sup>  
 بیگس در جهان نیاید <sup>ست</sup>  
 نه چونادان احمق خورم  
 عذر من صنف قد <sup>ست</sup>  
 به زبیکاری خموشید  
 فقه را بر دو نظم پوشیدم  
 له در وجه پوشانی  
 لاشه خر خویش تن نیندارد  
 لاتیوز کار اصحاب <sup>ست</sup>  
 لاجرم بی نظیر افتاده <sup>ست</sup>  
 نام او در جهان هر طرف <sup>ست</sup>

از بخار است مولد نمیشد  
اطمینان ده تو توفیق قسم  
باب اول در بیان وضو

وز خراسان علوم مکتبش  
راه بنمای سوی تحقیق  
فصل

فصل اول در بیان فرض وضو

در صبا روح لیل نهار  
شستن روی مسج است  
ربع مسج فرض باید دید

در غنویت جنب فریضه جا  
شستن پامی نیز معتبر است  
لازمش بچو فرض باید دید

فصل دوم در زشتیهای وضو

سنت بدست ده باشد  
سنت در شستن مسواک  
مضمضه مسح کوشش استنجاء  
تیر انگشت پای را تحلیل  
باز تحلیل لجمیه استنشاق  
عضو اگر تر کنی روان بود

بهر که دانست مروره باشد  
نام حق گفتن از دل پاک است  
بسیار زشتیستین اعضا  
سنت آمد مصطفی پتیل  
گفتم این جمله را علی اطلاق  
راندن آب چشم خطا نمود

در بیان استجمات وضو

در وضو شش مرتبه است  
همه مسح و انگهی ترتیب  
که تو بیج از سر عمل کنی

نیت زان پس موالات  
بمیان بدایت از تا و بیج  
مسح کردن ازین قبل کنی

در بیان مکردهات وضو

آب اندردمان در پیشی  
آب بر روی سخت بر کرد  
جموه در آب شدن از جمل  
که تو پنی بر است افشانی  
هر که این شش که است داند

بکف چپ که است پنی  
عورت خویش را نظر کرد  
سخن اندر مقام استی  
در میان که است پنی  
و ایم اندر رفتار پنی

در بیان شکننده طهارت

انچه از پیش پنی  
رگم خون روان همپاشد  
تمقه در نماز بهوشی  
خواب تکیه زده وضو  
مگر آن بادکان پیش

آب دست ترازیان کرد  
قی کنی پردمان همی باشد  
باز دیوانگی و مدبوشی  
تکیه بر خواب محکس نکند  
که وضو هم بجای خوش بود



در بیان فرایض غسل

هر که ببادانش تمیز بود  
آب در پیشی و بان کرد

فرض در غسل او سپه چیز بود  
بر همه عضو خود در وان کرد

سنت در بیان غسل غل

سنت غسل چهلکی پنج  
شستن دست فرج باید پیش  
بس وضو ساختن زهر خدا  
آن نماند موی اباوند

یادگیرش که بهتر از کنج است  
دور کردن نجاست از خوش  
شستن تن سپار سر تا پا  
بافته خشک همچنان ماند

در بیان مقدار آب وضو

کف سران ما مجانی  
تلف آب چپن روا نبود  
در وضو آب یکم نیم است  
در وضو کف به نیم من است  
بس بدان نیم من که میماند  
همچنین کف غسل را تعلیم

چون دلا شتر فوایه منجانی  
تلف عمر جز خطا نبود  
غسل را چهار من ز تعلیم است  
دار مرد دست و سینه نیم  
پای شوید هر آنچه میماند  
بوسه خویش ز دو من نیم

بهت این احتیاط درخت  
ور تو اینجا چه بر لب خوبی  
که تو خواهی که شرح آموزی  
اچه از وی سوال خواهد کرد  
در طلب که در حقیقت کار

که بود آب تو به پیمان  
نیت سیرانی هر چه میشود  
بایدت جد جهد دل سوزی  
نفسه که ملال خواهد کرد  
از خدا شرم دار شرم دار

در بیان مویجات غسل

غسل از پنج چیز فرض شود  
هر زنی را که کم شود آیام  
چون شود پاک زن جنس  
مرد را چون فک چنان کرد  
غسل واجب شود از آن چهار  
غسل واجب کند جنابت هم

بر زن مرد و بچه فرض شود  
غسل باید هر نماز مدام  
غسل واجب شود و شریع قیاس  
که در اندام زن نهان کرد  
کوچه زان حال نیت از آنش  
بر زن مرد و ای مدار کم

در بیان فرایض تیمم

چهار چیز است در تیمم  
نیت قصد خاک السیر در

مید تیمم مرد باید نشستن  
خاک اما چوپاکی ای هسته

بسبب آن هر دو در دست است  
بس که باره پنج زن در جا  
در تیمم فیه این چهار است  
نیت این است که الوضوء

پس بکشید وی تا شوئی  
هر دو ساعه بفرقی بین مال  
که از این چهار ناچار است  
که نمازم مباح گردانی

در بیان ناقضات تیمم

هر چه آن ناقض وضو باشد  
انگه قادر شود بآب طهور  
ز و ما شرط است تیمم  
هر که میلی ر آب دور بود  
در بود آب کمتر از میلی  
میل در شرع ثلث است  
ثلث فرسخ بود چهار مبر

ناقض این تیمم او باشد  
ز و شود در زمان تیمم دو  
در تیمم آن کمتر از او ریاب  
این تیمم در رطوبت بود  
نیت و زنا و نشستن قلی  
که ترا و نشستن فرسخ است  
از قد هم که مرد و تو شرفقا

در بیان دو از ده فرض

بهر که او طالب لطیفه بود  
او در اسلام صنوفی صفا

مقتداش ابو حنیفه بود  
در شریعت و فی تیمم وانی

بشنوا از میان بندید او  
 ضبط کن این دو شش کثیف  
 تا نماز تو بار و اگر و د  
 آنچه بیرون کنی آن فرض است  
 نیت رت طهارت تکبیر  
 خم اسلام بایدت خوردن  
 شش دیگر در اندرون نماز  
 ان قیام قرائت رکوع  
 بسن و آن مدن فرزند

زانکه صافی رت شب او  
 شش درون نجاشش بیرون  
 فرض نفلت همه ادا کرد  
 هر نسه دارم که موجب عر  
 پوشش عورت مکان طهر  
 روی هم سوی قبله آوردن  
 فرض و آن نماز کن نیاز  
 قعدۀ آخرین سجده خضوع  
 از نماز ای نه قرآن

در بیان واجبات نماز

واجبات نمازها هفت است  
 فاتحه ضم سورۀ حمد  
 یکبار رت طوع سنت  
 کا خرنش اولین باشد  
 در بلندی بلند باشد حوا

زانکه از مصطفیٰ چنین رفته  
 در دومی اول از فریضه خوان  
 سوره با فاتحه بکن ضمت  
 سوره با فاتحه قرین باشد  
 آنچه پست پست باید خواند

بشنوا از میان بندید او  
 ضبط کن این دو شش کفون  
 تا نماز تو بار واکر و و  
 آنچه بیرون کنونی از فرض است  
 نیت رت طهارت تکبیر  
 خم اسلام بایدت در  
 شش دیگر در اندرون نماز  
 ان قیام قرائت رکوع  
 بس در آن مدن فرزند

ز آنکه صافی رت است او  
 شش درون نمازش بیرون  
 فرض نفلت همه ادا کرد  
 عمر نه دارم که موجب عرض  
 پوشش عورت مکان طهر  
 روی هم سوی قبله آورد  
 فرض وان نماز کن بنا  
 قعدۀ آخرین سجده حضور  
 از نماز ای سر قزل کس

در بیان واجبات نماز

واجبات نمازها هفت است  
 فاتحه ضم سورۀ قرآن  
 یکبار رت طوع سنت  
 کا خرنش حوا اولین باشد  
 در بلندی بلند باد حوا

ز آنکه از صطفی چنین رفته  
 در دومی اول از فریضه خوان  
 سوره با فاتحه بکن ضمت  
 سوره با فاتحه قرین باشد  
 آنچه پست پست باید خوانند

بزرگوار و ترشد قنوع عیان  
لیک عید واجب افزاید  
داند آنکه که حسنی و ادر  
شده اول اردو بو بایست

باز تعدیل جمله ارکان  
زانکه تکبیر عید نباید  
کانه درین بستی داری  
باز در آخرش بحیات

در بیان سجده سهو

سجده سهو در بیان کردن  
گر کسی فرض را کند تا خیر  
سجده سهو در بیان کردن  
ای سجد در دو دست سلام  
یک آنکه کسی او امام بود  
انچنین است بدعتان  
این چنین است در این فتوی  
هر یکی سهو را دو سجده است  
هر امامی که مقتدا شد  
مقتدی را پس سهو افتاد

آنچه شکل بود عیان کرد  
یا کند ترک واجب تقصیر  
چیز نقصان آن نیاز کند  
ثوی و آنکه بیار سجده عام  
بیوی راست یک سلام بود  
او بتقوی بود در سلامت  
احسان آن که اولهوی  
شرع آموز اگر ترا خبر است  
سهو او سهو مقتدان  
سجده سهو او نه مقاد

سهوا و را امام بردا طاعتش را خدای نپزد

در بیان سنتهای نماز

سنت رنما آمد بست

آنچه قوی است استنفا

راستین سجده است آمنت

سمع الله امام بردارد

بار بیح در رکوع سجود

سین آن مدن بلفظ سلام

فاتیحه در روی اخیر از فرض

سنت فعلی در نمازده است

هرت رفع یدین تا زمین

بعد از آن دست را بر حسب

مر زمان را بجزله اقوال

دست را بر رکوع بینه

سجده آرید در میان دو کف

ده از آن قوی است فعلی

بعد از آن در رکوع دست فلاح

سمع الله گفتن از زمین است

مقدمی ربنا لک آغاز

نیز تکبیر در سهو ط صغود

تر دعا واجب است در اسلام

گیر سنت ولی بگردد از فرض

هر که دوازده هر دست

نیز بر جای سجده دارد

بندی زیر ناف بر اوب

دست بر سینه به بود بینه

رشت هموار دارد همچون

شکم از آن در دوازده

نیز برپای چپ نشسته کنی  
 باز گردان رخ روی و سلام  
 که کسی بر تو شهادت اندازد

سر انگشت سوی قبله کنی  
 همین بسا خوش تمام  
 مستحب را ز رشت اینست از د

در بیان نماز باکی فریضه

انچه فرض است چهار بار و  
 دو بصره چهار پیشین است  
 پیشام چهارم و خفتن

پنجاه رکعت که امور  
 چهار در وقت عصرین  
 زمین نکوتر نمیتوان گفتن

در بیان گنجهای سارو

علما گفته اند بی شبهت  
 شش پیشین کند اردودر  
 چهار دیگر عصر پیش کند  
 دوی دیگر کند از بعد از شام  
 چهار پیش از عشا چهار از  
 غیر ازین هر چه هست نافله است  
 سنت خالص صلوات است

هست هشتاد و از زده  
 دو پس از شام دو در  
 کند بر این رجب مبارک  
 طاعت و اجلاک الاکرام  
 پنج وقت این تسبیح  
 خواهد ما امیر قافله است  
 هر چه هست از بزرگ است



و ترا ز واجبات میدانند

بر همه واجب است مگر آنکه

در بیان روزه ماه شریف رمضان

نیت حکم شرع اگر دانی

روزه خرقه نفث شسته

ارطعاً جماع دور شدن

وز همه خوردنی نفوسه

فرض آن جمله روزه را نیت

تا بیای ز روزه است

نیت روزه که ادا نبود

در قضا جبر شب روا نبود

لیک مروتی نوافل را

تا به پیش از روا الیه است

در بیان مکروهات روزه

مس پشت در کلو چوید

نیت نقصان روزه توید

گر کسی رک زو چاکت کرد

می نشاید در املات کرد

ورکنی نیز روغن سمره

بر سر چشم نیت سمره

نمک سرکه در دهان پاشید

روزه باقی است که خود

مانکه از بهر طفل میخوانند

علما اندرین چه فرمایند

که ضرورت بود روا باشد

فی ضرورت چنین است

روزه باقی بود ولی مکروه

وز که ایت میباش بی

بفراموشی گزینی و خوری  
 و بر قصد سخت و نکات  
 و رنجوری آنچه او غذا نبود  
 آنچه خورد و سبب اشتراک کرد  
 در تطوع اگر شروع کنی  
 همچو سنگ کلج آهن روی

بست هر دو تراستی مری  
 لازم آید قضا و کفارت  
 بر تو لازم بجز قضا نبود  
 نزد نعمان قضایان باید کرد  
 بس جمع از برای جمع کنی  
 بنو ذرین قبل کل سر شوی

در بیان کفارت روزه

گر کسی قصد کند روزه را  
 شصت کین طعام باید داد  
 یا دو ماه روزه را سیادار  
 از برای تو این قدر کفتم  
 هر که این را بصدق بخواند  
 جان نده را خدا می گویم  
 هر که از ما کند به نیکی یاد  
 نود نه چورفتش صد سال

سایه سار مجامعت کردن  
 یا یکی بنده کردنش از او  
 تا شوی از جیب بر خوردا  
 یادگیرش که مختصر کفتم  
 و در جیب فضل ادا دارند  
 بر هاتی تو از عذاب الیم  
 نام او در جهان به نیکی یاد  
 از وفات رسول تا سال

ص

نیمه از جمادی الاول بود کاین نظم کشت مکمل  
رحمت حق نثار خوانند بر نویسنده رساننده

تمت المنظومات  
۴۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان اسعدک الله فی الدارین که این کتابی  
در بیان معرفت و ایمان و اسلام و نماز و روزه و حج و رکوة و  
طهارت و فرض و واجب و سنت و مستحب و مباح و محرم و  
مفسد و احکام و ارکان و این کتاب را بر چهار فصل بنا نهادیم  
شد تا بتدیان این پسند شود فصل اول در بیان  
معرفت ایمان اگر پرسند که اصل ایمان چیست  
جواب بگو که عطای باری تعالی است و پیر ایمان  
کلمه طیبته گفتن است اگر پرسند که تن ایمان چیست  
جواب بگو که پنج وقت نماز گذاریدن است اگر  
پرسند که دل ایمان چیست جواب بگو که قرآن خواندن است

در خبریت که کُلُّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَقَلْبُ الْقُرْآنِ سِينٌ  
 یعنی هر چیزی را اول است و اول قرآن سوره سینه است  
 هر چکا سیکه سه دل جمع شود دعا حاجت اول دل  
 قرآن دوم دل بنده مؤمن سوم دل شب اگر پرسند  
 نور ایمان کدام است بگو که راست گفتن است و  
 تاریکی ایمان دروغ گفتن است و تنگای ایمان در نماز  
 بودن است و جلالت ایمان پاک بودن است  
 و حکم ایمان در میان خوف و رجاء بودن است و بیعت  
 ایمان جلالت و حرام را دانستن است بزرگی  
 ایمان ذکر خدا ایتعالی بسیار گفتن است حضرت  
 حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود میفرماید که  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَتُحِبُّونَ  
 بَلَاغَةً وَرَضِيلاً معنی وی چنان باشد که ای کسانی که  
 ایمان آورده اید بخدای تعالی یاد کنید او را از  
 و شبانه گاه اگر پرسند که پوست ایمان چیست

جواب بلوکه که شرم است اگر پرسند که میوه ایمان  
 چیست جواب بلوکه روزه است و نخم ایمان علم است  
 و کمال ایمان صبر است و برک ایمان تقوی است و مغز  
 دعا است و سبب ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل است  
 اگر پرسند که ایمان را از چه چیز آفریده است  
 جواب بلوکه از نور دانش تبارک و تعالی  
 و روح انبیا علیهم السلام را از نور محمد مصطفی صلی  
 علیه وسلم آفریده است اگر پرسند که تو در ایمانی با  
 ایمان در حقیقت جواب بلوکه من با ایمانم در ایمان  
 با من است و من مؤمنم و ایمان صفت من است  
 اگر پرسند که ایمان چند نوع است جواب بلوکه بر پنج نوع است  
 اول ایمان متبوع ایمان فرشتگان است دوم ایمان  
 معصوم ایمان غیران است علیهم السلام سوم  
 ایمان مقبول ایمان مؤمنان است چهارم ایمان  
 موقوف ایمان مبتدعان است پنجم ایمان مردود

ایمان منافقان است اگر پرسند که ایمان  
 چیست جواب بگو که اَلْاِيْمَانُ اِقْرَارُ بِاللّٰهِ وَتَصْدِيقٌ  
 بِالْقَلْبِ يَعْنِي اِيْمَانُ اِقْرَارُ كَرْدَنِ سِتِّ بَرِ زَبَانِ وَ  
 اِسْتَوَارِ دَشْتَنِ سِتِّ بِلِ كِه خُدَا كَيْفَا يَكُونُ وَ يَكَانَةُ  
 وَ بِحَقِيْقَتِ مَادِ شَاهِ مَهْمِه پادشاهان است محمد رسول  
 اللّٰهِ پيغمبر حق اند اگر پرسند که ایمان آوردن  
 بر چند نوع است جواب بگو که بر دو نوع است اول ایمان  
 مجمل دوم ایمان مفصل اگر پرسند که صفت ایمان  
 مفصل چند است جواب بگو که هفت است اَوَّلُ اَمْنٌ بِاللّٰهِ  
 بِرَوْنِ تَهْ وَ كُتْبُهُ وَ رُسُلِهِ وَ الْاٰخِرُ وَ الْقَدْرُ خَيْرُهُ  
 وَ شَرُّهُ رِيْنٌ لِلّٰهِ تَعَالٰی وَ الْبَعْثُ بَعْدَ الْمَوْتِ بَعْدَ اَوَّلِ  
 اَنَّهُ بَكُوَيْدِ كِه اِيْمَانُ اَوْرُدَمِ مِنْ بَخِيْرِي عِنْدَ مَكَلِ  
 يَكِي وَ يَكَانَةُ سِتِّ دَوْمِ اِيْمَانُ اَوْرُدَمِ مِنْ بَفَرَشْتِكَا  
 وَ يِ غَيْرِ فَرَشْتِكَا كِه حَقِ اَنْدُ وَ اَفْرِيْدَةُ اَوْ يَنْدُ سَوْمِ  
 اِيْمَانُ اَوْرُدَمِ مِنْ كِتَابِهَا يِ وَ يِ چهارم ایمان

صلواتی علی محمد

آوردن من بر سولان وی بچم ایمان آوردن من  
 قیامت یعنی بدانکه قیامت آمدنی است  
 ایمان آوردن من بتقدیر خدا تعالی بدانکه تقدیر  
 نیکی بدی همه از خداست عزوجل منقسم ایمان آوردن  
 من بعبادت غیر زنده گردانیدن بعد از میرانیدن  
 و در حدیث یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَنَحْنُ مَا يُرِيدُ اگر رسیده  
 صفت ایمان مجمل چند حواصلی که چهار است  
 باینکه گاه بگویند بصفات و صفاتی و قبلیت جمیع احکام  
 و از گانه یعنی ایمان آوردن من بخدا تعالی و بنا  
 وی و بصفتها وی و قبول کردن دین مسلمانان  
 در وی است و نیز از کفر و کازی و خدای از وی  
 نیز از رب در عوارف آورده است که در متن احکام  
 و ارکان ایمان از اینهم مهمات که اگر کسی احکام و  
 ارکان ایمان را نداند بر عبادتیکه کند روان باشد  
 و در جامع البکیر آورده است که اِذَا نَشِئْتُمْ مِثْقَالَ حَبِّ خَرْدَلٍ

خراب شود و عجب نباشد و امیر المؤمنین عثمان  
 علیه السلام گفتند که از شومی یک بی نماز چهل  
 خراب شود و عجب نباشد و امیر المؤمنین علی  
 علیه السلام گفتند که از شومی یک بی نماز از شوق تا بمغروب  
 خراب شود و عجب نباشد قال النبی علیه السلام الحیا  
 من الایمان گفتند نبی علیه السلام که حیا از ایمان  
 اگر پرسند که در دو رکعت نماز چند چیز فرض است  
 جواب بگو که دو از ده چیز فرض است شش در دو رکعت  
 نماز و شش در پیرون نماز است آن شش که در  
 پیرون نماز است اول آب پاک دوم جای پاک سوم  
 جامه پاک چهارم وقت پنج نیت ششم قبله و آن  
 شش که در پیرون نماز است اول تکبیر تحریمه دوم  
 قیام سیوم قراره چهارم رکوع پنجم سجود ششم  
 در قعدۀ اخیر شستن بمقدار التحیات خواندن  
 تا عجده و رسوله اگر پرسند که در دو رکعت نماز



چیز واجب است جواب بگو که دوازده چیز واجب  
 اول سوره فاتحه خواندن دوم سوره با فاتحه ضم  
 سوم تعیین نمودن دو رکعت اول از برای قرآن  
 چهارم رعایت ترتیب پنجم تعدیل ارکان یعنی آرام  
 گرفتن در رکوع و در سجود و مقدار یک تسبیح و هر حکم  
 سه بر زمین قرار گیرد فرض ادا شود ششم قعدۀ  
 اولی هفتم التحیات خواندن تا سجده و رسوله هفتم  
 بلفظ هلام پرو ن آمدن نهم تکبیرات عیدین بجا آوردن  
 دهم قنوت خواندن یازدهم در بلندی بلند خواندن  
 دوازدهم در پستی پست خواندن اگر پرسند که  
 دو رکعت نماز چند چیز است جواب بگو که هشت  
 چیز است هفت در قیام و هفت در رکوع و هفت  
 در سجود و هفت در قعدۀ اخیر آن هفت که در تمام  
 اول و پای را بر زمین ناندن دوم تکبیر انتقالاً  
 گفتن سوم دو دست را برابر دو گوش برداشتن

چهارم دست راست را بر بالای دست چپ  
 نهادن پنجم اخذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن  
 ششم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن هفتم سبحانک  
 اللهم خواندن و آن هفت که در رکوع رت اول  
 گفتن دوم باد و دست دوز را نور را گفتن سوم بزرگ  
 پای نگرستن چهارم پشت را خم کردن بصورتیکه  
 مثلا کاسه آبرو پشت مانند نریزد پنجم سبحان  
 ربی العظیم را سه مرتبه گفتن ششم قدره دست  
 کردن هفتم سبح الله لمن حمده گفتن و آن هفت که در  
 اول نکیه گفتن دوم دو دست را از بغل <sup>باظهار</sup> و در دستان  
 سوم شکم را از ران دور داشتن چهارم سر را  
 در میان دو کف نهادن پنجم پنی را پیش از پنی  
 بر زمین نهادن ششم سبحان ربی الاعلی را سه  
 مرتبه گفتن هفتم آرام گرفتن در میان دو سینه و  
 آن هفت که در قعد دست اول بر بالای پای چپ

شستن دوم و دست را بر بالای ران نهار و  
 سوم انگشتان دست را سوی قبله کردن چهارم  
 در کنار خود نکرستن پنجم انگشتان دست را کشاده  
 داشتن ششم در قعدۀ اخیر صلوٰۃ خواندن هفتم  
 به نیت فرشتگان سلام درودن اگر پرسند که  
 مفادات نماز چند است جواب بگو که مفاد است  
 اول سخن کردن در نماز دوم راه رفتن در نماز سوم  
 نایب این در نماز چهارم چیزی را خوردن در نماز  
 اگر چه مقدار آن خود باشد پنجم سرفیدن در نماز پس بعد  
 ششم تنجیح کردن در نماز هفتم بی در پی بدن را  
 زدن در نماز هشتم عمل کثیر کردن در نماز نهم  
 که را بستن و بند قبایر را بستن نهم جواب عطف  
 دادن دهم جواب سلام دادن یازدهم آه کردن  
 دوازدهم و آه کردن سیزدهم فحش گفتن چهاردهم  
 بجانب چپ و راست نکرستن بگردانیدن سینه

اینست  
 در  
 نماز  
 مفاد  
 آنست  
 که  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است  
 و  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است  
 و  
 در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

پاؤر وہم فتح قرآنہ بغیر امام دادن سازیم  
 جبروت کپیر را شنیدہ قالوا ایاتہ و اننا ذریرہ  
 انتن ہفتہ ترک فرض کردن ست بہو این <sup>منفات</sup>  
 نماز در بیان فضیلت نماز جماعتہ قال السی <sup>علیہ السلام</sup>

مَنْ صَلَّى خَمْسَ الْوَقْتِ حَاجَةً أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى اجْرَأْفَ  
 شَهِيدٍ قَبْلَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ صَابِرِينَ مُقْبِلِينَ غَيْرِ مُدْبِرِينَ  
 یعنی گفتند نبی علیہ السلام کہ کسی کہ گذارد پنج  
 وقت نماز را با جماعت فردای قیامت <sup>لا</sup> کند  
 اورا الله لگا اجر ہزار شہید بیکہ کشتہ شدہ  
 باشند در راه خدا تعالی در حالیکہ صابر باشند  
 و روی آرندہ باشند با کفار نہ پس کردارند  
 وقال علیہ السلام سَلِمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَانصَارُوا لِي وَلَا  
 تَسَلِمُوا عَلَى يَهُودِ امِّي قَبْلَ يَارَسُولَ اللَّهِ مَا يَهُودُ امِّيكَ  
 قال مَنْ بَعَثَ الْاِذْنَ لَا يَخْضِرُ اِجْمَاعَهُ لِعِزِّ كَفْتَنْدِ غَيْرِ  
 علیہ السلام کہ سلام کنید جو دان و ترسایان را

و سلام مکنید بر جهودان و در سایان امت مومن نام  
 گفتند یا رسول الله جهودان امت شما بکدام  
 گونه اند گفتند جهودان امت من کسانی تو  
 اند که بانگ نماز را شنوند و بجماعت حاضر شوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال النبي عليه السلام طلب العلم فريضة على  
 كل مسلم <sup>سنة</sup> يعني يغمر عليه السلام حين يسفر ما ينه  
 طلب کردن علم فريضة است بر همه مردان و زنان  
 از مسلمان و آزاد و بنده اما مراد از این علم چهار  
 علم است اول علم توحید دوم علم نماز سوم علم  
 روزه چهارم علم حیض و نفاس است بدانکه  
 بر همه مسلمان لازم است که این سالها را <sup>مؤننه</sup> ایستاده  
 و یاد گیرند امام ابو حفص بخاری رحمه الله میفرماید که هر که  
 نماز را میگذارد آنچه در نماز فرض است بجای می آرد

مبرو نامهای فرایض نمیدانند نمازش درست  
 مد بنا بر آنکه دانستن فرایض ایمان و  
 تو اجبات ایمان و شرایط ایمان و اصل ایمان و  
 فرایض اسلام و واجبات اسلام و سنن اسلام  
 و مستحب اسلام و فرایض نماز و واجبات نماز  
 و سنتهای نماز و مستحبهای نماز و فرایض  
 طهارت و واجبات طهارت و مستحبات طهارت  
 و تباها کننده طهارت و فرایض محرم فرایض  
 غسل و واجبات غسل نیت طهارت و غسل و تهیجا  
 نماز و دانستن وقت و فرایض زکوة و فرایض روزه  
 و فرایض حج بر همه مسلمانان واجب بود پس  
 این کتاب را مهمات مسلمین نام نهاده شد و  
 بابت التوفیق اگر پرسند که فرایض ایمان چیست  
 جواب بگو که چهارست اول استنجد ایتعالی  
 دوم ایمان آوردن بخدای تکوین سوم ایمان را



اما ارکان ایمان هفت است اول ایمان آوردن  
 بخدای تعالی دوم ایمان آوردن بملائکه های او  
 سوم ایمان آوردن بهم کتابهای او چهارم  
 ایمان آوردن بهم پیغمبران او پنجم ایمان آوردن  
 بآنکه تقدیر نیکی و بدی همه از خداست عزوجل  
 ششم ایمان آوردن بروز قیامت هفتم ایمان  
 آوردن بآنکه زنده گردانیدن بعد از میرانیدن  
 حق است و راست هر که شک ارد کافر است خود نما  
 من دلک بدانکه ایمان آوردن بخدای عزوجل  
 آنکه بدانیکه خدای تعالی هست و باشد و بود  
 و عالم نبود او قدیم است و جللی عالم مخلوق او است  
 وجود او را نهایت نیست و یکی است و وی را  
 نیست و از زن و فرزند منزله است و بی نیاز است  
 مابنده کان محسبیم بخوردن و آشامیدن و خفتن  
 و پیدار شدن و مانند اینها و حضرت حق سبحانه



و تعالی منزّه است و موصوف است بکمال و منزّه  
 از نقصان ذات او تعالی جسم نیست و جوهر  
 و عرض نیست و او را مکان نیست و جاری  
 زمان و توصیف کرده نمیشود بماهیت و توصیف  
 کرده نمیشود بکیفیت و اطلاق کرده نمیشود بر اولی  
 و ذات او چون و چگونه است و حقیقت ذات و صفت  
 او را جزا و کسی نداند و صاحب نیست و مفذول  
 نیست و مرکب از اجزایست و گویاست فی زبان  
 رنده است بروج و فی ستن و پیناست نه بچشم و شنوایی  
 نه بکوشش و او را شنواییست نه مانند مایان که  
 بگوشش او را ده کننده و خواهنده است و قادر  
 بر همه ممکنات و پیدا کننده است همه اشیا را  
 وجود او از ذات او است تعالی و تقدس و  
 نیست بروی هیچ چیزی و او را صفات نیست که را  
 بر ذات او است نه عین ذات او است و نه غیر

یعنی از ذات او تعالی جدا نه و آن بزرگ صفات است

اول حیات دوم علم سوم قدرت چهارم بصیرت

پنجم سمع ششم اراده هفتم کلام هشتم تکوین و

همه نامهای او بر حق است و نامهای حق تعالی غیر

متناهی است که در نجات خود دعوی آید که

ایمان آوردن بملائک و ایمان آوردن بملائک است

تصدیق کنی که فرشتگان بنده کائناتند

شب و روز بعبادت حق سبحانه و تعالی مشغولند

و هیچ ساعتی از عبادت خالی نیستند و در عبادت

کردن سستی و کاهلی ایشان را نیست تعالی

يَسْجُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ و فرشتگان آنرا

نورانی اند و معصومند از گناه صغیره و کبیره و

توصیف کرده نمیشود ایشانان مذکور است و از

و مژه اند ایشانان از طعام و شراب و طعام

ایشانان هیچ است و شراب تهلیل و تقدیر نفس

فرشتگان از زمانیکه آفریده شده اند در سجده  
 و بعضی در قیام مانده اند و چهار فرشته مقرب  
 اند از سایر فرشتگان و ایشانان را جبرئیل  
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مینامند علیهم السلام  
 و دشمن داشتن ایشانان کفرت است اگر کسی گوید که در  
 بر من همچون دیدار عزرائیل است اگر در دل عدو است  
 حضرت عزرائیل علیه السلام بود کافر شود نعوذ بالله  
 من سبک و فرشته را قدرت هست که شکل آدمی  
 متشکل شوند رکن سوم ایمان آوردن بکتابها  
 او تعالی بدانکه ایمان آوردن بکتابهای الله تعالی  
 آن است که همه کتابها بیکه از آسمان منزل شده  
 بر پیغمبران علیهم السلام همه بر حق است و راست است  
 عمل کردن بقرآن فریضه است و عمل کردن بکتابهای دیگر  
 منسوخ است و از آن جمله چهار کتاب مشهور است  
 زبور بحضرت داود علیه السلام فرود آمده دوم تورا

نازل شده است بحضرت موسی علیه السلام سوم  
 انجیل نازل شده است بحضرت عیسی علیه السلام چهارم  
 فرقان نازل شده است بحضرت محمد مصطفی صلی الله  
 علیه و سلم باید که ایمان آورده شود بهمه کتابها  
 که تعیین اعداد لازم نیست زیرا که در اعداد  
 او دلیل قطعی نیست و کلام او تعالی عبارتست از کلام  
 نفسی است و این قدیم است و کلام لفظی در راز  
 کلام لفظی مرکب از حروف است و مکتوب در مصداق  
 و مقروء بزرگانهاست و اینهمه حادث است کن  
 بهارم در بیان ایمان آوردن به پیغمبر ان علیهم السلام  
 بدانکه معنی ایمان آوردن به پیغمبر ان علیهم السلام  
 آنست که اعتقاد کنی که پیغمبر ان علیهم السلام  
 بنده خدایند و فرستاده اویند آنچه گفته اند  
 همه حق است و فرموده خداست عزوجل و هر یک از  
 پیغمبران افضل از اهل مائنه خود اند و پیغمبری خود را

بمعجزه اثبات کرده اند و معجزه مهمه پیغمبران حق است  
 و در پیغمبری خضر و ذوالقرنین و لقمان علیه و علیهم  
 السلام اختلاف است و پیغمبران همه معصوم اند  
 از گناهان بیکین ایشان گاه لغزش یا واقع است  
 اثر نسبت بغیر آنها گناه میگویند رکن پنجم  
 بیان ایمان آوردن بر روز قیامت بدان که ایمان  
 آوردن بر روز قیامت آنست که اعتقاد نمایی که  
 قیامت آئیده است و در آمدن قیامت هیچ شکی  
 نیست قال الله تعالی ان الساعه آتیة لا ریب  
 فیها یعنی قیامت آمده نیت شکی در آمدن  
 قیامت زنده گردانیدن بعد از میرانیدن  
 روز قیامت آدمیان و پریان و فرشتگان و  
 پرنده کان و جمله جانوران حق است و گوشت  
 پاره که از مادر جدا گشته افتاده است او زنده  
 زنده گرداند که از برآمدن او و پدر شفاعت خواهد

و حساب در روز قیامت حق است یعنی هر عملیکه در  
 در دنیا کرده شده است آنرا حسابست جلال را  
 ثوابت و حوام را عذاب فمن یعمل مثقال ذرة  
 خیرا یراه و من یعمل مثقال ذرة شرا یراه در آن روز  
 و پل صراط که در روی جهنم کشیده که آن سوی آن  
 درین پل صراط از موبار یک و از شمشیر نیز حق است  
 در از می آید و ده هزار ساله راه راست و ده هزار  
 ساله راه نشیب و ده هزار ساله راه راست  
 و میزبان بر حق است یعنی سنجیدن گناهان و ثوابت  
 حق است یعنی کسیکه پله میزبان ثوابش زیاده آید  
 از اهل جنت است و کسی را که پله گناهش زیاده  
 آید از اهل دوزخ است و اهل جنت را بخت برند  
 با عزار و اگر ام و اهل دوزخ را بدوزخ بگردند بخبر و  
 غلها نعوذ بالله من ذلک و حوض کوش بر حق است  
 برای قیامت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شکر

از حوض کوثر آب دهند و یاران وی نیز خواهند  
 آب داد رکن ششم در بیان ایمان آوردن  
 بانیکه نیکی و بدی همه از خدای تکست غرض  
 و این را ایمان آوردن بقدر میگویند یعنی آوردن  
 بتقدیر نیکی و بدی که از بنده بوقوع آید از تقدیر  
 کرده او تعالی است و کسب از بنده است اما  
 نیکی است بر او است تعالی و تقدیر بحکم و  
 و امر و نیت و رضا است لیکن بدیه است  
 او است نه برضا و تقدیر و اندازه کردن است  
 مخلوق را قال الله لا انا کُلُّ شئی خَلَقْنَا هُوَ تَقْدِیرُ  
 یعنی بدتر که ما خلق کردیم هر چیز را باندازه  
 در تمهید آورده است که التَّقْدِیرُ کَجَزْءٍ مِّنْ  
 عَمَلِ مَنْ فَعَلَ یعنی تقدیر در یائیت شرف هر که  
 در وی فرو شود گمراه شود و ایمان آوردن بتقدیر  
 حق است رکن هفتم ایمان آوردن ببعثت معنی

ایمان آوردن ببعث آنکه اعتقاد نمایی که زنده  
گردانیدن بعد از میرانیدن حق است و بر آنکس  
شوند اجسامها در روز قیامت و مذہب اہل سنت  
و جماعت ہمین است کہ حضرت احد قادر ذو الجلال  
استخوان های پوسده و خاکهای بر باد شده  
و بقدر و ریافتند و در فترت رز بقدره کامله خود بحیل  
انہا برسانند و بسج ذرّه جای اولی خود را کہ در  
دنیا ہم بودند و جسم معین بودند کم زود و بم  
با ہم آیند و او تعالی اعاده روح اجسام را بہمان  
بدن کہ در دنیا داشته بودند متحقق گرداند و چہ در  
شکم مادر بوده و مادر فوت شدہ را نیز خدا بسج  
بکمال قدرت و خیرت زنده گرداند مہر کہ انکار بعثت نماید  
کافر شود نعوذ باللہ من ذلک و باید ایمان آرید کہ  
روح با بدن محسوس خواهد شد زیرا کہ در طاعت  
و معصیت ہر دو تشریک بودند و در عقاب و ثواب



نیز شریک باشند چون امر و نهی و وعده و وعیب  
 تعلق بهر دو دارد و لاجرم جزا نیز بهر دو باشد  
 پرسند که توحید چیست جواب بلو که او بکارایی  
 لغتن دیگری اعتقاد کردن است اگر پرسند که  
 از ایمان به از ایمان چیست جواب بلو که عنایت  
 و هدایت است اگر پرسند که در ایمان به از ایمان  
 جواب بلو که سلامت داشتن ایمان است اگر پرسند  
 بعد از ایمان به از ایمان چیست جواب بلو که دیدن  
 پیچون حق تعالی است اگر پرسند که بنای مسلمانی  
 بر چند نوع است جواب بلو که بر پنج نوع است اول  
 گفتن کلمه شهادت است که اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم نیت نماز  
 گذاریدن است سوم زکوة مال دادن چهارم زکوة  
 ماه شریف رمضان در شستن است پنجم طواف خانه  
 کعبه کردن است هر که اقدرة و توانایی باشد

مرزا دورا حله اگر پرسند که ظهیر ایمان  
 در کجاست جواب بگو که در قدرت اگر پرسند که  
 اصل ایمان چیست جواب بگو که عنایت و هدایت  
 حق است و سر ایمان کلمه طیبیه است که لا اله الا الله  
 محمد رسول الله است دجان ایمان قرآن خواندن  
 و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان ل بنده  
 مؤمن است و تخم ایمان علم است و پوست ایمان  
 شرم است و میوه ایمان روزه است و برک ایمان  
 تقوی است و مغز ایمان دعاست و آب ایمان  
 نماز است اگر پرسند که ایمان بر خالق است یا  
 بر مخلوق جواب بگو که هم بر خالق است و هم بر مخلوق  
 دانکه بر خالق است لا اله الا الله است و آنکه بر مخلوق  
 محمد رسول الله است اگر پرسند که ایمان کس است  
 یا سنت جواب بگو که ایمان بر کافران فرض است  
 و بر مؤمنان سنت زیرا که در امتثال امر با حق

برابرنند و آنکه ایمان آورد ادای فرض کرد  
 فرض از مومنان برجا آمد و رسول اکرم صلی  
 علیه وسلم فرموده که **حَدِّثُوا إِيْمَانَكُمْ قَبْلَ بَارِئِ اللَّهِ**  
**كَيْفَ نَجِدُ دُورَ إِيْمَانِكُمْ قَالَ كَثْرَةُ الْأَلِهَةِ إِلَّا اللَّهُ يَعْنِي**  
 رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند که تازه  
 گنبد ایمان خود بار گفتند چگونه تازه کنیم بار  
 الله گفتند بسیار گوید کلمه لا اله الا الله را گویا که  
 بهر بار یکبار لا اله الا الله گفته شود ایمان تازه میشود  
 باین نحو ایمان را تازه کردن سنت اگر پرسند که  
 عمل ایمان چیست جواب بگو که نماز و روزه و حج و زکوة  
 و سایر طاعات که از بند او بوجد میآید عمل ایمان  
 اگر پرسند که اصول دین چیست جواب بگو که شهادت  
 اول توحید یعنی بیگانگی او تعالی کو اهی و ادون  
 و یکی اعتقاد کردن و یکی گفتن و یکی درستن  
 دوم عدل یعنی بخود راستی را پیشه کردن سوم

امامت یعنی کار آخرت را بر کار دنیا مقدم  
 داشتند چهارم بود نبوت یعنی نبوت حضرت محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 صلی الله علیه و آله را بر حق دانستن پنجم امر معروف  
 و نهی امر او تعالی را بر جا آوردن و بدیگری نیز  
 نمودن که این امر او تعالی است باید که بر جا آری  
 ششم نهی منکر یعنی دور بودن از چیزی که نهی کرده  
 او تعالی و دیگر را نهی نمودن که این منتهی است  
 از جانب او تعالی باید که دور شوید منتهی است یعنی  
 دشمنان خدا را دشمن و دشمنان شما را دشمن  
 گوئید یعنی دوستان خدا را دوستان <sup>دشمن</sup>  
 اگر پرسند که صفات خدای تعالی چیست  
 جواب بگو که ده است هشت از آن شوقی است  
 و دو سلبی و آنچه شوقی است اول اعتقاد کند که  
 خدای تعالی عالم است یعنی داناست و دوم زنده  
 یعنی زنده که هرگز نمیرد <sup>عالم</sup> و سوم قادر است یعنی توانا <sup>مادر</sup>

چهارم شنو است نه بکوشش پنجم بنیاست نه  
 ششم کویاست نه بزبان هفتم ارادت یعنی  
 هر چه را بخوارت کرد و خواهد بکند هشتم بکوشش  
 یعنی بوجود آرند هر چه خواهد از کتم عدم  
 آن دو که سلبیست اول آنکه او تعالی عیب  
 ندارد دوم آنکه او تعالی شریک ندارد  
 شریک که اگر پرسند که قلعه ایمان چند است  
 بگو که سه است اول آنکه مؤمن عالم باشد  
 ایمان دوم آنکه عالم باشد بواجبات ایمان  
 سوم آنکه عالم باشد بنین ایمان بس  
 که عالم باشد باین سه علم محقق ایمان ایمان  
 او درست باشد و مستحکم باشد اگر پرسند  
 قاری کیت واقعی چگونه است جواب بگو که  
 آن است که قراة آن موافق تعلیم علماء قرآن  
 واقعی آنکه قراة آن موافق تعلیم علماء قرآن باشد

بس نماز قاری یا موی روان باشد اگر پرسند که  
 نقصان ایمان چند است جواب بگو که سه است  
 اول کفر و دوم شرک آوردن سوم در معتقد  
 شک آوردن اگر پرسند که کفر در لغت چیست  
 جواب بگو که کفر در لغت پوشیدن رت و  
 اصطلاح اهل شرع پوشنده ایمان است پس کافر  
 پوشنده ایمان اند و رجوا هم الا سلام آور  
 که کفر پوشیدن همه جهات است و حق در دست  
 همه باطلها اگر کسی تکلم کند بکلمه کفر و میدانسته  
 باشد که این کلمه کفر است و اعتقاد کند بجز آن  
 بتحقیق آن کس کافر شود نفوذ بانه من ذلک و اگر  
 کسی کلمه کفر را بر زبان راند و نداند که این کلمه  
 کفر است و اعتقاد نکند لکن گوید که این کلمه کفر  
 است لا گفته ام کافر شود نفوذ بانه من ذلک و اگر  
 کلمه کفر را ندانسته خطا گفته باشد عفو است

اگر پرسند که در قصد نماز خواندن چند  
 فرض است جواب بلوکه هفت چیز فرض است اول  
 داند که کدام نماز را میکند ارد دوم داند که  
 چند رکعت را میکند ارد سوم داند که ادای میکند  
 یا قضا چهارم داند که فرض میکند ارد یا نقل کند  
 داند که تنها گذارنده است یا بجماعت ششم  
 داند که روی قبله آورده است یا فی هفتیم  
 خالصاً است گذارد اگر پرسند که زینت طهارت  
 چند است جواب بلوکه هفت است اول طهارت  
 یغزناک دارد سر خود را از هر دو سو دوم طهارت  
 قلبی یعنی پاک دارد دل خود را از هر چه سوم طهارت  
 دهان است یعنی پاک دارد دهان حج در از غیبت  
 و از دروغ گفتن چهارم طهارت ظاهر است یعنی  
 خود را پاک دارد پنجم طهارت باطن است یعنی  
 باطن خود را از هر چه پاک دارد ششم طهارت

این آیت را بخوانم که قوله تع خود را بر وفق شریع  
قدیرا اگر پس هر گاه چشم است باید که چشم خود را  
از پوستها محرم و فساد نگاه نگاه دارد که نظر  
بمحرم نباشد محرم زنای چشم است که الْعَيْنَانِ زَيْنَانِ  
اگر پرسند که زن حیضه در حالت حیضه چند  
سنتی است جواب بگو که هشت چیز منهی است اول آنکه  
کلمه طیبه را بر زبان نرانند دوم آنکه نماز بخوانند سوم  
آنکه روزه ندارند چهارم آنکه قرآن نخوانند پنجم آنکه  
خط تنویسند آنکه طواف خانه کعبه نکنند ششم آنکه  
جماع نکنند هفتم آنکه دخول مسجد نکنند اگر پرسند که  
تومه و جله حدیث جواب بگو که تومه آن است که  
بعد از تسبیح رکوع الله اکبر گویان قامت خود را  
راست گرفتند و مقدار یک تسبیح را راست ایستاده  
توقف نمودن و جله آن است که در میان دو سجده  
قامت خود را راست نموده مقدار یک تسبیح نشسته



توقف نماید اگر چه نماز خواندن چندین بار

بگذرد هم آیت ثابت شده بر فرض است اول

آیت ثابت شده است که یا ایها الدیر

فتمم الی المکوة فاغسلو رؤوسکم و ایدیکم

و انمسوا برؤوسکم و از جلگم الی الکعبین اگر چه

فرض قائمی و درعی که هم است جواب بلوکه

فامرتجوت نماز است و فرض و امر ذکر خدا

بسیار گفتن است اگر چه استند که عقل فاضل

یا علم جواب بلوکه علم فاضل است زیرا که علم

کارها محتاج الیه است و عقل خادم علم است فا

قدر و منزلت خادم بقدر مجذوم است اگر چه

در وقت در راه از غلاف کشیدن چه میخوری

بلوکه این آیت را بخورم که قوله لک ان الذین  
و عملوا الصالحات انا لانضیع اجر من حسن عمل  
اگر چه استند که در راه زان چه میخوری جواب بلوکه

این آیت را میخواهم که قوله تعالی ذُکِّرَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ اگر چه استند که دره از که ام پورست جواری بلوکه  
 از لوت کو سفند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر چه استند که  
**بیت در اول چندت جواری بلوکه** پنج رت اول  
 قبله عرش نورست و او قبله جاملان رت دوم قبله  
 کرسی رت که از زبر جدت و آن قبله گو و بیان  
 سوم پیش المعمور که از زمر رت و او قبله فرشتگان  
 چهارم بیت المقدس که از یاقوت سرخ رت  
 و او قبله پیغمبران است علیه و علیهم السلام <sup>بیت</sup> پنجم رت  
 یعنی خانه کعبه که از سنک رت و آن قبله مومنان  
 تن در محراب میایستند و جان در کعبه و خرد در <sup>بیت</sup>  
 المعمور و فعل در کرسی و دل در عرش رت هر که  
 این سلسله را نداند امامتی او در رت نباشد و آیت  
 از امام عظیم رحمه الله علیه که گفته اند هر که این چهار  
 سلسله را نداند نماز امامتی او در رت نباشد از

امام پرستند که امام ما توفی و امام تو کیت  
 اما گوید که امام من قرآن است و وعه گویند که امام  
 مایان توفی دما بتواقتا میکنیم و تو بکه اقتدا  
 گوید که من بقرآن مجید اقتدا میکنم سوّم آنکه نماز  
 مابتودرت میشود و نماز تو بکه درست میشود و بگو  
 نماز من بعلم خدا بعالی و بشرعت رسول اگر  
 علمم درست میشود چهارم آنکه نماز  
 میکند اری و از برای ما میکند آری نماز خوش  
 جواب گوید که من نایب قومم و کفّارنده نماز  
 اگر پرستند که امامی را چند فضیلت جواب بگو  
 ده فضیلت اول آنکه در قرآن لحن نگیرد و دم نگیرد  
 بلند بگوید سوم رکوع و سجود را بقوم و جله بجاء آرد  
 چهارم از حرام و شبهه خود را نگاه دارد پنجم  
 خود را نیک پاک دارد ششم قراءت را بقدر طاقت  
 فرودترین قوم خود ادا نماید هفتم بر از خود دور

ستم آنکه پیش از قوم بمسجد در آید و بگوید که بگردگان  
 مسجد بیرون شود نهم قوم را امر نماز خود باشد اگر  
 هیچ قوم نت دهم قوم را تو را صدرا شوند اگر  
 بفراید و بعد از بیستم نماز همه مؤمنان در آن  
 بجابت خواهد و اگر خود را تنها دعای کند خیانت  
 کرده باشد اگر پرسند که مؤذن را چند چیز لازم  
 جواب بگو که به چیز لازم است اول شناختن وقت  
 دوم نگاه داشتن حلق از چو ام سوم بصدر  
 اخلاص و تو را وضع کردن در همه احوال با قوم تا  
 محبت قوم زیاده کرد و دوازده مؤذنی چیزی ملح  
 نماید و مسجد را پاکیزه نگاه دارد اگر پرسند که چند  
 مؤذنی را نشاید جواب بگو که هفت مؤذنی  
 را نشاید اول تهمت کننده دوم تهمت کرده شده  
 سوم کذاب چهارم غیبت کنند پنجم خمر خوار ششم  
 و ششم یعنی مردی بانی بی علم هفتم فایده پرسند که

در آنجا در چند جای بسم کفایت جوای چهارم  
 اما هر یک که امام بود در وقت اول بسم الله را مد کشید  
 اما گوید که امام بود در کشیدن سوم اشهد ان لا اله الا الله  
 ما بان تونی در این وقت با اشهد را چنانند بسم لا اله الا الله  
 با چهارم با اشهد را چنانند بسم لا اله الا الله  
 بی تشدید خواندن ششم حتی علی الصلوة را در چهارم  
 الصلوة خواندن هفتم بی علی الصلوة خواندن  
 حتی علی الفلاح را بی علی الفلاح خواندن  
 علی الفلاح را بی علی الفلاح خواندن و هم حتی علی  
 الصلوة را بی تشدید خوانند اگر پرسند که چند  
 غسل که ام است جوای بلوکه بلوکه اینست نویسنده  
 ان غَسَلَ غُضْلًا مِنْ اجْتِنَابَةٍ رَفَعْنَا لَكَ حَتْمًا  
 لِبَدَنِ اسْتِجَابَةً لِلصَّلَاةِ تَقَرُّبًا اِلَى الله تَعَالَى  
 الله اکبر اگر پرسند که واجب است چند غسل  
 بلوکه و سه است اول آب را در دهان کردن دوم آب  
 در بینی کردن سوم در گوشه چشم آب را رسانیدن

چهارم در زیر ناخن آب ریایندن پنجم که بگردن  
 ناف آب ریایندن ششم استنجای خود باشد اگر  
 ششم و نهم در جای خلوة غسار شوند مسدود  
 از سوسه شیطانی نگاه داشتن و <sup>در</sup> <sup>پاره</sup> <sup>وی</sup>  
 استنجای ناگدن اگر پرسند که کدام غسل است که  
 بعد از جنابت و رجب نیت جو آب بگو که زنی که  
 جنب شد قبل از غسل حیض دید تا مادامیکه <sup>از حیض</sup>  
 پاک نشود از آن جنابت غسل کردن و رجب نیت  
 اگر پرسند که استنجای بر چند نوع است جو آب بگو که  
 سه نوع است چهار فرض است و یکی و رجب و یکی  
 و یکی استجب و یکی احتیاط و یکی بدعت آن چهار  
 فرض است اول زنی که از حیض پاک شود دوم زنی که از  
 نفاس پاک شود سوم کسی که جنابت رسیده باشد  
 چهارم بعد از غیبت حشفه در قبل اگر چندیکه  
 ازال شده باشد و آن یکی که در جنت آن است که

استنجا زیاده از قدر هم شرمعی نجس  
 امام برستد سو آن یکی که است آن است  
 اما که بد که امام می باشد و آنیکه است بعد از  
 میان توفی دما  
 اگر چه استنجا ای خاک بر چند  
 جو آب بلو که دو روزه نفع است شش و جایز است  
 شش و غیر جایز و آن شش که جایز است اول کلو  
 دوم خاک سوم سنگ چهارم نم پنجم نخته کهنه ششم  
 هر چیزیکه از جنس زمین باشد و آن شش جایز است  
 اول نشت نخته دوم علف سوم پیر کین چهارم  
 استخوان پنجم انگشت ششم نم اگر چه استنجا  
 و استنقا و استبراکه ام است جو آب بلو که استنجا  
 شپین اندام نهانی است و استنقا سه بار دست  
 خود را بگلوخ ماییدن است تا که بوی نجاست برود  
 و استبراکه ای و او دن ل است به پاکی مسکه  
 در میان دو فریضه مستلا شد چون استر عورت و لیضه

و از آنکه کردن تجارت نیز فریضت باید که بگردانند  
 گوید که روی بگردانند تا وی بکار خود باشد اگر  
 ایشان روی نگردانند بزه کار شوند <sup>مسئله</sup> اگر  
 کسی نماز می کند در دو یا در سه جهت هر دو طرف  
 نجس شده صحیح است که مانع جواز صلوٰه نیست  
<sup>مسئله</sup> چون کسی نماز کند او قبل بشوید یا در  
 نزد حضرت اما اعظم اول و بجز بشوید بعد از آن  
 قبل بشوید و در صابون اول قبل بشوید بعد از آن  
 و بزه فتوی بقول امام اعظم است رحمهم الله زیرا که  
 شستن در ایتم است از آنکه سنت است و شستن  
 قبل مسحت پس سنت مقدم باشد بر سبب <sup>نظم</sup>  
 در خلا جا چون شیر در آن خود بر مزین <sup>سنت</sup> شستن  
 بگو تو هیچ نوع از کلام او بمو قبله فی وقت  
 سوی قبله نه دست چپ باید که داری سوی  
 قبله و استلام اگر پرسند که در حالت حیض نماز



نیت بعد از پاک شدن قضا باشد یا فی  
 بگو که روزه قضا باشد و نماز رانی و حکم  
 همین است نظم در بیان حکم روزکم شد

آنکه از این نظم نام حق  
 باد بر روح او میرا رو عا  
 خاک پایش بدیده سرتم  
 گفت اشخ پیشوای جهان  
 میرزنی را که کلم شود ایام  
 صورتش آنکه عورتی بود  
 بعد از آن غسل که دوازده  
 ماکه در ماه دوم آن عورت  
 بعد در ماه سوم ای نام  
 بعد از آن گشت ستم آن دوم  
 گشت آن عادتیکه بد مفقود  
 نیت معلوم ای نکو خاطر

شخ عالم مصنف <sup>مطلوبه</sup>  
 بسکه آسان بگرد مشکله  
 چونکه بوده بدر و ما تم  
 افضل حال و قال آدی  
 غسل آرد و بهر نماز مدام  
 ماکه سه روز حوض میدیده  
 از ده اول ای سه و پس  
 در ده و دوشس همین عادت  
 وید سه روز و روزه آخر  
 در جمیع ماه ای نکو همدم  
 از چندین عورتی که عادت بود  
 اول ثانی رت یا آخر

حکم کردند فقیه ذوالاکرام  
 ترک سازد سه روز از <sup>روزه</sup>  
 هفت دیگر نماز روزه تمام  
 بهر هر یک نماز غسل آرد  
 غسل او همچو استیضای بود  
 کردم از جامع بصغیرش نقل  
 نظم کرد بنده فقیر بحال  
 دانکه از هجرت سول <sup>رفت</sup> چه

اند ری حال بهر خاص و عام  
 اینچنین کس نماز هم روزه  
 بکند او تمام در اسلام  
 بعد از آن او نماز بکند آرد  
 که بهر یک وضوی تازه بود  
 مآکه سازد قبول بهر با عقل  
 احقر نام او میر جلال  
 یک هزار صدتک <sup>بیت</sup> پیوسته

اگر پرسند که در تیمم چند چیز فیه است جواب بگو  
 چهار چیز فیه است اول نیت دوم قصد خاک پاک  
 سوم یک ضرب زدن از برای روی چهارم یک  
 ضرب دیگر از برای دو دست مع آنرا که پرسند که  
 در نماز جنازه چگونه تیمم باید ساخت جواب بگو  
 وقتی که جنازه را بر زمین مانند بعد از آن تیمم  
 باید ساخت اما قبل از جنازه را بر زمین مانند تیمم

جایز نیست اگر پرسند که مسافت چند باید تا  
 نماز را که از ربه شود جواب بگو که بقول امام محمد  
 اگر مقیمانند و و میل و اگر مسافر اند یک میل است  
 ابن زبیر و رحمه الله گفته اند که اگر آب در پیش  
 که میرود و باید که و و میل باشد و اگر بطرف عین  
 یا ریا قفا باشد باید که یک میل باشد اما قفا  
 الروایة أنت که هر طرف که باشد و در می یک  
 کفایت است اکثر علما برین اند و میل سه یک فرسنگ  
 و فرسنگ دو از سه هزار قدم است و میل چهار  
 قدم است اگر پرسند که بنده که میباید شوی جواب  
 بگو که بنده خدا اگر پرسند که امت که میباید  
 جواب بگو که امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و آله است اگر پرسند که معنی امت چیست جواب  
 بگو که قوم فی رومی کننده پیغمبر علیه السلام اگر پرسند  
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را چگونه میشناسند

جواب بلو که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنده  
 خدایند و پیغامبر اویند پسوی خلق از برای  
 رسانیدن احکام شریعت محمد بن عبد الله  
 بن یاشم بن عبد المطلب <sup>بن</sup> مناف بن قصی و محمد <sup>بن</sup>  
 صلی الله علیه وسلم بن آمنه بنت وهب بن عبد  
 مناف بن زهر بن کلان اگر پرسند که تو از کدام  
 ملتی جواب بلو که از ملت ابراهیم خلیل الله  
 یعنی ملت حنیف ابراهیم خلیل الله علیه و علی بنی اسلم  
 که ملت اسلام است اگر پرسند که ده یار بهشت  
 کیانند جواب بلو که نظم یعنی زنانیکه در ملک <sup>مطهر</sup>

ده یار بهشتی اند قطعی است <sup>ان</sup>	بو بکر و عمر علی و عثمان
سعد است سعید بو عبید	طلحه است و زبیر عبد الرحمن

اگر پرسند که نه اند نه جفت نبی که پاک اند همه تو دعای  
 صدکه و محترمه بالام حبیبیه حفصه بود و زینب میمونه  
 صفیه سوده ام سلمه و ربیاعه

امی از هم

از روح مطهره حضرت جنات

و صلواتیکه در نماز خوانده میشود انست  
 اللَّهُمَّ وَحَمْدُكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ  
 لَا إِلَهَ غَيْرُكَ الْحَيَاتُ بِرَبِّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيْبَاتُ  
 السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
 عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ  
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى  
 آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ  
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى  
 آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ  
 وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنُتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَنُشْفِي  
 عَلَيْكَ أَنْخِرْ شُرَكَاءَكَ وَلَا تَكْفُرْ وَتَخْلَعْ وَتَهْرُكْ مَنْ  
 يَفْجُرْكَ اللَّهُمَّ أَيُّكَ نَعْبُدُ وَنُكَلِّمُكَ وَنُشْفِيكَ  
 إِلَيْكَ نَسْعَى وَنُخَفِّدُ وَنُرْجُو زَهْمَتَكَ وَنُحْتَشِي عَذَابَكَ  
 إِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِ لَمُنْحَرِفٌ نَيْتِ نَمَازَهَا فِي فَرْضِي

که با نام اقتدا کرده میشود این است اللهم  
 اني اريد ان اصلي فرض الوقت متابعا لهذا  
 الامام في ربه لي وتقبله مني نيت نفل و سنت  
 این است اللهم اني اريد صلوة نية  
 لي وتقبلها مني نیت نماز وتر این است اللهم  
 اني اريد ان اصلي وتر الوقت في ربه با وتقبلها  
 مني نیت نماز جنازه این است اللهم اني  
 اريد ان اصلي لك واذعوا لهذا الميت في ربه  
 لي وتقبله مني نیت نماز عید اللهم اني اريد  
 ان اصلي صلوة العید في ربه لي وتقبله مني  
 نیت نماز جمعہ اللهم اني اريد صلوة الجمعة  
 في ربه لي وتقبلها مني این جمله نیتها را در  
 کتاب شمس ذکر نموده اند و در صلوة مسعود را در  
 آورده اند که فرشتگان از بر این مؤمنان آمرزش  
 میخواهند باید که در ایام با طهارت بشنند و مستطرا نماز بشنند



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد بی محمد مر خدای پاک را  
آنکه در آدم و میسر روح را  
آنکه فرمان کن و تهرش با دورا  
آنکه لطف خویش را از آنها کرد  
آن خداوندیکه منکامم  
سوی او خیمیکه تیراند  
آنکه اعدا را بدر یاد کشید  
چون عنایت قیوم کرد  
با سلیمان او ملک سردر  
آن یکی پوشید سنجاب سمور

آنکه جان بخشید مشکاف  
و او از طوفان نجات او نوح  
تا سزای او قوم عاد را  
بر خلیش تار را کلز را  
کرد قوم لوط را زرد زرد  
پش کارش کفایستی  
ناقه را از سنگ خار کشید  
بر کف او و دامن بوم کرد  
شد طبع خاش و یو پری  
و آن که خفته بر پشته در تنو

آن یکی بر بستر کنیا  
 طرقتہ العینسی همان بر ہم زند  
 آنکه با مرغ هوا مایه می دهد  
 بی پدر فرزند پیدا او کند  
 مرده صد ساله را حی می کند  
 صد نعی کرطین سلاطین می کند  
 از زمین خشک رو یاند کیا  
 بی جاس و رطاک انبیا

دیگر بر خاک خواری سبزه  
 شش می تاند که انجا دم زند  
 بنده کان دولت شایه می دهد  
 طفل در مهد گو یا او کند  
 این بجز حق بگری کی می کند  
 نجم را رجم شیطان می کند  
 آسمان را بستون و آرزو  
 قول و را لجن فی آواز

در اظهار نعت سید المرسلین

بعد ازین گویم در وصفی  
 سید الکوثرین ختم المرسلین  
 آنکه آینه فلک معراج او  
 شد وجودش رحمة للعالمین  
 صد هزاران جهت جان  
 آنکه شد یارش ابوبکر و عمر

آنکه عالم یافت از نورش صفا  
 آخر آمد بود حرم فخر الاولین  
 انبیاد او بیا محمان او  
 مسجد او شد همه روزی  
 بروی بر آل لاک طاهرین  
 از سر انگشت او شش شد خمر



آن یکی ادر افرین بود  
 صاحبش بود عثمان علی  
 آن یکی کان و حلم بود  
 آن سول حق که خیر الناس بود  
 هر دم از ما صد درود <sup>صد بیلا</sup>

وان در کشت کشت  
 به او کشتند در عالم  
 وان که باب مدینه علی  
 عم پاکش حمزه عباس  
 بر رسول و آل صی بر

در فضیلت ائمه دین مجتهدین رحمهم الله

آن امانیکه کردند اجتهاد  
 بو حیفه بود امام با صفی  
 با و فضل حق بن جان او  
 صاحبش بود یوسف قاضی شده  
 شافعی ادرین مالک باز  
 احمد بن بود او مرد حق  
 روشن در صدر حشمت و باد

رحمت حق بر و ان  
 آن سراج امتان مصطفی  
 شاد ما دار و اشاکرد  
 وز محمد ذوالمشن  
 یافت ثبات دین احمد  
 در همه چیز از همه بر  
 قصد دین ز علت آباد

مناجات بجناب مجتهد الدعوات

پادشاه جرم مار ادر کنار

ماکنه کاریم تو آمرز کار

تو کو کاری مابد کرده ایم  
 ساها در بند عصیان <sup>ن</sup> شاعیم  
 دایماد رفتش عصیا مانده <sup>ن</sup> ایم  
 روز شب اندر معاصی <sup>ن</sup> بودیم  
 بی گناه نیکدشت <sup>ن</sup> با ساعتی  
 بر در آمد بنده بگرخت  
 مغفرت زد و میدار <sup>ن</sup> زطف  
 بحر الطاف تو بی پایان <sup>ن</sup> بود  
 نفس شیطان ز کرم <sup>ن</sup> ز راه  
 چشم دارم از کینه پاکم کنی  
 اندران دم که بدین جانم بری

جرم بی اندازره می کرده ایم  
 آزار کرده پشیمان <sup>ن</sup> شاعیم  
 همقرین نفس شیطان <sup>ن</sup> با نغم  
 غافل ز امر و نواهی <sup>ن</sup> بودیم  
 با حضور دل نکرده طاعتی  
 آبروی خود در عصیان <sup>ن</sup> رختی  
 رانکه خود فرموده <sup>ن</sup> لا تقنطوا  
 نا امیدار رحمت <sup>ن</sup> شیطان بود  
 رحمت ما شد شفاعت <sup>ن</sup> خواه  
 پیش از آن که ندر <sup>ن</sup> لحد خاتم کنی  
 در جهان با نور ایمانم بری

در بیان مخالف نفس اماره

عاقل آن باشد که او <sup>ن</sup> گوید  
 هر که چشم خود زود خورد <sup>ن</sup> ایچون  
 آن کج و ابله ترین <sup>ن</sup> دمان

و زنگی نفس خود قاهر بود  
 باشد او در رسته کار <sup>ن</sup> اجهان  
 کوی نفس مهوا باشد <sup>ن</sup> دوان

و زنگی پیدا و آن تا بیک رای  
 که چه درویشی بود سخت ای  
 بر حقه او را نفس تو هم  
 بر مراد نفس گوی سیر  
 در ریاضت بد را گوشه  
 میر که خورد تا مست ماند  
 مردمان سر سبز خواب  
 آنکه اورنجاند غنچه رشید  
 حق ندارد و دوست آزار  
 از ستم هر کوهی را ریش کرد  
 آنکه در بند دل آزاری بود  
 ای سپهر قصد آزاری نکن  
 خاطر کس را بر نجان می سپهر  
 نام مردم جز به نیکی می نبر  
 قوت نیکی نداری بد کن

خواهد آمد از بدش آن روز  
 هم رور و شیرین باشد  
 از خود مندان نیکی نام  
 صبر بکزین قناعت  
 تا نیندازد ترا اندر  
 از جمیع خلق روگردان  
 کشتی از آنکه او رفت  
 تا بیای مغفوت گوی  
 نیک این خصلت یکدیگر  
 آن حج اجتهاد وجود خوش  
 در عقوبت کار او زاری  
 و ز خدای خویش سزای  
 ورنه خوردی زخم بر جان  
 که یعنی هر که گوی معتب  
 بر وجود خود ستم می کن

روزبان از عیب مردم بپوشد  
هر که از عیب باز نماند

تا نه بینی سبای خود به بند  
اینچنان که از عقوبت رنج است

در بیان فوائد خواموشی

ای برادر اگر هستی طلیب  
گر خبر داری ز حی لایموت  
ای سپید نصیحت گوشت کن  
هر که گفتار بسیارش بود  
عاقلان پیشه خواموشی بود  
خاموشی از کذب عیب است  
ای برادر جز شمای حق مگو  
هر که در بند عمارت میشود  
دل ز پر گفتن ببرد در بند  
آنکه سعی اندر فصاحت میکند  
روزبان او در دماغش  
هر که او بر عیب خود بینا شود

هر فرمان خدای مکشای  
بر دهان خویش دینه مهر سگوت  
گر نجاتی بایست خواموش کن  
دل و رو و سینه بهما گستر شود  
همیشه جاهل فراموشی بود  
ایلهت آنکو بگفتن ز عیب  
قول خود در از برای حق مگو  
هر چه دارد جمله عمارت میشود  
گر چه گفتارش بود در عدل  
چهره دل اجراحت میکند  
در صلاحات خویش را مایوس دار  
روح او را قوتی پیدا شود

در بیان عمل خاصه

هر که باشد مل ایمان عزیز  
 از حد اول تو دل ای پاک و آ  
 پاک دار از کذب از غیب زبان  
 پاک اگر داری عمل را از زبان  
 چون شکم را پاک داری از جرم  
 هر که دارد این صفت باشد  
 هر که باطن از جرمش پاک نیست  
 چون باشد پاک اعمال از زبان  
 هرگز اندر عمل ضلالت  
 هر که کارش را برای حق بود

پاک دارد چهار چیز از ما  
 خویشتن را بعد از آن مؤمن  
 تا که ایمانت نیفتد در زبان  
 شمع ایمان بج باشد ضعیف  
 مرد ایمان را با شی و هم  
 ورنه دارد در ایمان ضعف  
 روح او را ره سگ و افلاک  
 هست حاصل حق نقش بر ما  
 در جهان از بنده کانی  
 کار او پیوسته با روف بود

در محافظت ملوک

همان خصلت ای برادر در جهان  
 پادشاه چون در ملای خندان بود  
 باز صحبت داشتن با فقیر

پادشاهان همی از وزیران  
 بی گمان در همیشه نقصان بود  
 پادشاهان را همی دارد حقیر

خلف  
 در بیان  
 صاحب خرد  
 علم را از زبان  
 حلقه دار  
 هر که در  
 این علم  
 دیگر آن  
 زانکه از  
 ای ابد  
 نغمه  
 هر که  
 دولت  
 هر که  
 عاقبت  
 درین  
 گویند  
 در جوار  
 از آن  
 باطن  
 تا آنکه  
 ای  
 بدین  
 پس

تا آنکه در راه  
 ای  
 بدین  
 پس





خرقه پشمینه را بر دوش کن گر بپنجه ای نصیب از آخرت در برت کوی کسوت نیکو باش همچو صوفی در بساط صوفی باش مردوره را بوریاقالین بود مردوره را بود دنیا سود نیست	شرستی از نامرادی تو شر کن رو بدر کن جامهای فاخرت زیر پهلوی جامه خابت باش در صفتها خدا موصوف باش زانکه خستش عاقبت بالین بود هرگز پیش اندیشه نابود نیست
---	--

در بیان تواضع و صحبت و پیشانی

گر تر عقل است با دوش قرین همنش چینی بدر ویش مکن جهت در ویش کلید جنت است پوشش در ویش غیر از دل نیست مردمانند بقوق نفس پایی مردوره در بند قصر باع نیست گر عمارت را بری بر آسمان گر چو رستم شوکت و زور بود	باش در ویش بدر ویش نشین تا توانی غیبت ایشان مکن و شمر ایشان سزای لعنت است در پی کام مهوای حلق نیست ره گجایابد بدر گاه خدای در دل او غیر در و درع نیست عاقبت ز زمین گردمی نهان جای چو پند ام در کورت بود
--	--



ای پسر از آخرت غافل باش  
در بلیات جهان صیبار باش

بامتاع این جهان خجسته  
گاه نعمت اگر حباب باش

در بیان علامت شقاوت

چار چیز آتار بد بختی بود  
بیکسی ناکسی هر چار شد  
آنکه در بند عبادت مشغول  
بر هوا خود قدم هر کونیا  
هر که سازد در جهنم با خوا  
رو بگردان از مراد آرزو  
کامرانی سر بنا کامی کشد  
امرونی جمع پداری ای ولید  
هر که ترک کامرانی میکند  
امرونی حق قرآن گوشوار

جا بای کاملی سختی بود  
بختت را انیمه آتار شد  
پشک از اهل سعادت  
لی تواند کرد و با تفک  
در قیامت نبودش زاتش  
پس بدر گاه خدا میس  
مرد ره خط بنکونامی کش  
پس مرود نباله نفس بلید  
بر خلاف نند و کافی میکند  
جای شادی نند و نیا بود

در بیان ریاضت نفس

که همینچو اهی که کردی بلند

ای پسر خود در راهت بویند

ای پسر از آخرت غافل باش  
در بلیات جهان صیبار باش  
بامتاع این جهان خجسته  
گاه نعمت اگر حباب باش  
در بیان علامت شقاوت  
چار چیز آتار بد بختی بود  
بیکسی ناکسی هر چار شد  
آنکه در بند عبادت مشغول  
بر هوا خود قدم هر کونیا  
هر که سازد در جهنم با خوا  
رو بگردان از مراد آرزو  
کامرانی سر بنا کامی کشد  
امرونی جمع پداری ای ولید  
هر که ترک کامرانی میکند  
امرونی حق قرآن گوشوار  
در بیان مجاهدت  
نفس





<p>از همه بر سر نیامی چون کلاه          قصد جان کند آنکه آوار است          در تکلف مرد را نبود پاس          در جهان زنده آسایش بود          بهره از عیش شادی نبوده          هر که خود را کم زند مرد آن بود          تا قیامت ملعون لاجرم          نور نار از سر کسی کم میشود          کشت مقبل آدم از استغفری          خوار شد شیطان چو ستمکار          خوشه چون سر بر کشند</p>	<p>تا نگیری ترک مال عرجه          نیت مردی نخواستن آری          نیت برین بهتر از تقوی لباس          هر که او در بند آرایش بود          عاقبت جز نامرادی نبوده          خود شایسته شیطانی بود          گفت شیطان من ز آدم بهترم          از تو اضع خاک مردم میشود          رانده شد ابلیس از استغفری          شد عزیز آدم چو استغفری          دانه پخت زبرد کشند</p>
---	---

در بیان آثار ابلهان

<p>با تو گویم تا بیانی آگهی          باشد اندر حسن عیبان          آنکه امید سخاوت داشتن</p>	<p>چار چیز آمدنشان ابلهی          عیب خود را بدنه بیند در          تحم محل اندر دل خود گمان</p>
---	---

میر که خلق از خلق او شنود  
 نفس دنیا را در جان ای سپر  
 ای بس کس از برای نفس  
 از برای نفس مرغ نامراد  
 تا دولت آسم یا بدای سپر  
 از عذاب مهر حق امن بست  
 در بلایاری نخواه از کس  
 هر که از بنجاندۀ عذرش بجا  
 گرفتنی نخواهد کسی از دور

هیچ قدرش در مقبول نیست  
 تا رهی از هر بلا و هر خط  
 دور بلا افتاد و گشت از غم  
 آمد در دوام صیاد او فتن  
 بود تا بود جهان یکسان  
 در پی آزار هر مؤمن بست  
 ز آنکه نبود جز خدا فریاد  
 تا نباشد خصم تو در غم  
 در قناعت میتوش یافتن

در بیان عقل و عاقلان

هر که عقل رست و دین او عز  
 کار خود باناستر انگند را  
 عقل داری میل به کاری کن  
 هر که از علم دل روشن بود  
 تا شوی پیش از همه روزگار

دور باید بودش از چهار  
 مردمی نکند بجای ناسترا  
 زین بگذشتی بسکسار کن  
 در زمانه با صلاح تن بود  
 دست بر نان نمک بکشاده

زیر دستان انکو دارم	تا تو باشی در زمانه دادگر
بیکمان از وی خدا پزار شد	مگر که او از حرم دنیا دادر شد
تا چه خوردهی گردن این مرد را	بهر ز رستگاری دنیا دار را
ای سپهر با مرده کاین صحت بدار	مژده کاندانند اعتبار روزگار
بعد از آن در کورست برده کمر	مال زری می بدست آورده کمر

در بیان فضیلت ذکر است

گر خبر داری ز عدل او حق	باش و ایم ای سپهر و حق
در تعافل مکن در آن ایام را	زنده دار از ذکر و صبح شام را
مرهم آمد این دل مجروح را	یا و حق آمد عذاب این روح را
تی هوای کاین ایوانت بود	یا و حق که مونس جانب بود
اندر آن دم بدم شیطان	که زمانی غافل از رحمتی
تا بیای بی درد و عالم آبروی	مؤمنان ذکر خدا بسیار کوی
ذکر بی اخلاص کی باشد	ذکر را اخلاص میسبب است
تو ندانی این سخن را از کزاف	ذکر بی سینه چه باشد بی خلاص
ذکر خواصا باشد از دل سیکان	عام را نبود سخن ذکر زبان

ذکر خاص انخاص ذکر سیر بود  
حمد خالق بر زبان انان  
لب مجنباں جن بند کرد کاکا

هر که ذاکر نیست از خاص  
عمر تا بر باد ندهی سیر  
زانکه پاکان امین بود

### در بیان عمل چهارمین

بر همه کس نیک باید چهار  
اول آن باشد با دادگر  
باشکبانی تقرب کردن

بالتو کوم یاد گیرش ای عزیز  
هم عقل خویش باشی  
حرمت دم بجا آورد

### در بیان خصلت دهم

چار چیز دیگر ای نیکو شست  
زان چهار اول سپید گینی بود  
خشم را دیگر فرو نا خوردن  
ای سیر کم کرد در این خصلت  
غل غش بکند ار چون ریا  
حرص بکند ار قناعت پیش کن  
بامجناں باش در ایم مہنشین

ست از جمله خلاق سخت  
زان کند شنی عجب خود بینی  
خصلت چهارم نجیبی کردن  
از برای اینکه زرتست  
پیش از آنکه خاک کردی  
آخر از مردن یکی ندیش کن  
تا توانی روی اعدا را مہین

## در بیان آداب پند و نصیحت

<p>بر نیندی سخت ز انجامزنها          با چنین کین پند خود ضیاع <sup>ملکت</sup>          جهد کردن بر او بی اصل است          ثی تواند باز کرد اند قضا          کار خود را سر لیس و بر آن          روز او چون تیره کرد و</p>	<p>چون ترا آمد مقارن ساکا          در نصیحت آنکه نپذیرد سخن          خوی بدر آنیک کردن <sup>شکل است</sup>          بنده را اگر نیت در کار رضا          هر که او استیزه با سلطه <sup>کنند</sup>          هر که او باغی شود از پادشاه</p>
--	---

## در بیان علامت مدبران

<p>یا دگیرش که تو روشن خاطر          بس بجای او آن سیم وزر          در حقیقت بر سر آن بوضو          هست از آن مدبر جهان بر نفوتی          و ناملعوش سبک کمر کنند          آنچنان کس که بود از مقبلان          میکند اسراف میزد تلف</p>	<p>چار چیز آمدنش از مدبری          مدبری باشد با بله مشورت          هر که پند دوستی نماند          هر که از دنیا نگیرد و عبرتی          مشورت کس که با ابله کند          آنکه مال ز روهد با جاهلان          ز روه جان همی آید بگفت</p>
--	--



نشود از دورت مدبر بند را  
 ریخ اندک را بکن غمخواره  
 در دسر اگر بجوید کس علاج  
 باش از قول مخالف که خدر  
 آتش اندک تو را کشتن پای

از جهالت بکسلد  
 در نه بینی عجز و بیچاره  
 خوف آن باشد که کس  
 پیش از آن که پا در آید  
 وای آن ساعت که کس

در بیان مذمت خشم و غضب

ای پیر هر کس که در و چاره  
 عاقبت سوایی آید از لجاجت  
 پیکان از کبر خیزد و دشمنی  
 چون لجاجت در میان پیدا شود  
 خشم خود را چونکه ز اند جان  
 میر که گشت از کبر بالا کردش  
 کاهلی را هر که سازد پیشه  
 خشم خود را از فروختن کوی  
 هر که او فداوه تن پرورست

چاره دیگر هم شود  
 خشم را نکند چمانی  
 حاصل آید خاری از  
 بنده از شوهر اور سو  
 جز پیشانی نشن و حاصل  
 دوستان که وند آخر دشمن  
 آید از خواری بی پای  
 عاقبت بنید چمانی  
 نیست آدم کمتر از کاد

## در بیان بی ثباتی چهار حسینه

چهار چیز ایچو اجه کم دارد بقا جو رسد سلطان بقا کم بود مار عیجت چن کند سلطان هم ترا از دوست آید عیب چه باشد زین زمانه هر با من بناخت نشیند آدمی باغ چون بارغ ز بوی گل بود بخت تا بخش جان کامی بود دن تران بخش آید و نظر	کوشش در رای مؤمن میمون بقا بغش اب صد قائم بود مرو را باشد بقا در ملک کم بقا باشد چو خط در روز چون کم آید بهره بکشد مگر کیند از ایشان همه نفرش از صحبت بسیل بود جمله رازین جال کامی بود ای سپر چون باد از وی گذر
--	---

## در بیان آنکه چهار چیز از چهار کمال است

چهار چیز از چهار دیگر شد تمام من در او فرود گیرد کمال بت از پرستیز کامل میشود بیانش را کمالات از	چون سینه یاد میدار ای غلام از عمل دینت بیا بد جمال نعمت از شکر شامل میشود بی عمل را اهل دین کس نشود
---	--

<p>عاقلان اگوشمالی مید بهره شاکر کمال نعمت پیش لع عقلان نمیش علم مرغ و عقل بال ای از طریق عقل باشد بر</p>	<p>شکر نعمت الکالی مید به شکر ناکردن دال نعمت علم را بی عقل نتوان کاست بی خرد دانش و بال ای هر که علم دارد و نبود بران</p>
---	--

در بیان آنکه بازگردانید آن محالست

<p>از محالات باز آوردن یا که تیر که حینت از کمال شکر داند قضای همچنان سحر که ضایع بند امتهای بسیار چون بگفتی کی توان نهفتن</p>	<p>چهار چیز است که بعد از رفتن چون حدیثی رفت ناکه بزبان باز چون آن حدیث گفته را باز کی کرد و چو تیر انداختی هر که بی اندیش گفتار شن بود تا تکلفی متیوانی گفتنش</p>
--	--

در بیان غنیمت دهنستن عمر

<p>چون رود دیگر نیاید باز هر که رضی از قضا شد بدنگار</p>	<p>عمر را میدان غنیمت نفس هیچ کس از خود قضا را درنگد</p>
--	--

هر که میخواهد که باشد در امان	هر مبدی نهادن زبان
میپزد که عمر را در ای غریز	چون و در پشتش نخ اهی دیده

در بیان خموشی و سخاوت

حاصل دید چار چیز از چاره	یادگیر این نکته از من اعمی
خامشی هر که سازد پیشه	کرد این نبودش اندیشه
که سلامت یابدیت خاموشی	گشت این هر که نیکی کرد فاش
از سخاوت مرد یابد سرور	شکر نعمت را بد افزون تری
هر که اشد ساکت خوش کرد	از سلامت می بردوش کرد
که میخواهی که باشی راما	رونکویی کن تب با خلق جهان
هر که را عادت شود جو دو کم	در میان خلق گردد محترم
هر که کار نیک یابد میکند	آنهمه میدان که با خود میکند
ای برادر بنده معبود باش	تا توانی با سخا و جود باش
باش از بخل بخیلان پر خد	تا سوزد مرز انار سقر

در بیان چهار چیز نیکه خواری آورد

چهار چیزت بر دمد از چار چیز	نشود این نکته جز اول تمیز
-----------------------------	---------------------------

هر که ز و صاد شود این کار  
چون سبب آن در و کرد و خورد  
هر که در پایان کاری تنگد  
هر که نکند احتیاط کارها

ببند او چار و گریختن  
ماند تنها هر که استغفار کرد  
عاقبت روزی شیمانی خورد  
بردش آخر نشیند بارها

در بیان عطای حق تعالی

چار خیر است عطا های کرم  
فرض حق اولیجا آوردن  
حکم دیگر حدیث شیطانها

باتو کویم بویاد کیش ای سلم  
والدین از خویش راضی گردان  
چارمین نیکی بخلق نامراد

در بیان باعث زوال سلطنت

چهار چیز آمد فساد پادشاه  
اول اندر مملکت جورا  
رنج شاه شد خیانت پیر  
چونین در ملک شه میری تم  
چون دغافل و زیر بنجبر  
کز خلد رکاتب یوان بود

باتو میکویم ولی و ارشنگاه  
دیگر آن غفلت که باشد در  
بد بود که قوتی یابد اسیر  
پادشاه رازین سبب باشد الم  
ملک شاه روی بود زیر در  
عاقبت رنج دل سلطان بود

در ولایت قتها که دو جدید دست میران رستم کوفته بود پادشه راز بود رخ کشته ملک ایران کرد و از هر جا	که سیران را شود قوه پدید چون صلاح و وجودش بود که نباشد واقف و اندوخته کردار دوشه سست را بکار
---	---

در بیان آنکه عمر را بکاهانند

یادگیرش چون شنید رای غریز پس غیبی و آنکلی پنج دراز عمر او پیشک بکاهادی چه عمر در اینها همی دارد زین کار او هر لحظه دیگر سان بود کاز همه دارد خدایت در امان	عمر مردم را بکاهد پنج چیز شدیکی آن پنج در پیر نیاز هر که آب مرده اندازد نظر پنجم آمد ترس و هم از دشمنان هر که او از دشمنان آسان بود از خدا ترس ترس از دشمنان
---	---

در بیان آنکه آبرو را بفرزاید

باتو کو هم بشنوی اهل تمیز تا فرزند آبرویت از سخا ز آنکه آب روی فرزند ازین	میفرزاید آبرو از پنج چیز در سخاوت گوش که داری غنا بر دباری و فاداری کزین
---	--

آنکه او بر خلق کجشاید همی  
 چون بکار خویش حاضر بوده  
 از سخادت آبرو افزون شود  
 هر که را با خلق نجشایش بود  
 باشد ایم بر دبار و باوقا  
 تا بماند سرت از دشمن نمان  
 تا نگردی پیش مردم سرسار  
 امی بر او پر چه مردم مدد  
 بر هوای دل مکن نینهار کار  
 تا زبانت باشد آنچه در آن  
 قدر مردم را شناس ای محرم  
 هر که اقدری نباشد در جهان  
 از قناعت هر که نبودن  
 بر عدو خویش چون با بی طفر  
 و ایامیش از حق ترس کار

پیشک آبی وی افزاید همی  
 آبروی خویش را افزوده  
 و زنجیلی بی خرد ملعون شود  
 آبروی او در افزایش بود  
 تا بروی خویش بنی ضعیفا  
 سر خود باد دست مکر رسا  
 آنچه خود نتها ده باشی بر مدار  
 تا ندرت پرده ات شخص که  
 تا نیار دپس شیمانیت بار  
 دست که تو دار مهر جانب متناز  
 تا شناسد دیگری قدر تو هم  
 زنده شمارش کم هرت از مره<sup>کان</sup>  
 آئی تو انکر ساز دشمن مال جهان  
 عفو پیش آرزو جوش در گذر  
 نیز باش از رحمتش امیدوار

باتواضع باش خوش کن با ادب بر دباری جوی بی آزار باش صبر علم حلم تریاق دلند بچو تریاقتد و انایان دهر مردم از تریاق می یابند فخر جمله علمهانا دان است کچه دانا باشی و اهل هنر	صحبت بر منیز کاران مطیب تا که کرد دور هنر نام توفا حرص بغض کینه زهر قاتلند قاتلند ایچو وجه نادانان خود کسی از زهر کی یابد حیات در بروی دوست سنا بکشت خویش را کمتر زهر نادان شن
--	--

در علامت مرد نادان

شد و خصمت مرد نادان

صحبت بسیار غبت با زنان

در بیان طریق زندگانی

ناخوشی در زندگانی امی آنکه نبود مرد در فعل نگو هر که گوید عیب تو اندر حضور مژ را هر کس که باشد در شما مرخو دمندن عالم را شناس	مرد را از خوبی بد کرد دید مرده میشد آن نبود زنده می نماید راهت از طلب نور شکر او می باید آوردن بجای خلق نیکو شرم نیکو تر بس
---	---



حال خود را از دو کوشش  
 تا صواب کار بینی هر چه  
 تا توانی باز نماند محبت  
 آنچه اندر شرح باشد ناپسند  
 هر چه را کرده است بر تو  
 چونکه روزی تو بگشت خدای  
 تازه روی خوش سخن با ای  
 بر خور اندوه مرگ ای  
 دل غل غش همیشه پاک دار  
 تکیه کم کن خج اجه بر کردارش  
 بهترین چیزها خلق نکوست  
 رو فرو تر باش و ایم اخی خلف  
 آنکه باشد بر کف شهوت  
 که تو بینی تا کسی را دستگاه  
 بر روز تا کسی قدم هرگز مبر

از طبیب حافق و از یار غافق  
 بر مراد خود مکن کار ای سپهر  
 راز خود را نیز با ایشان مکن  
 کرد او هرگز مکر دای شونده  
 دور دور از خود که با نشانی  
 دل شاده در تنگی کم ممان  
 تا بود نام تو در عالم سخن  
 چونکه وقت آید نگر در پیش  
 تا توانی کینه در سینه مدار  
 دل بنه بر رحمت چهار خویش  
 خلق خلق نیک دارند دوست  
 کاین لوح در آرش اهل سلف  
 که چه آزاد است او را بنده  
 حاجت خود را از او هرگز نخواه  
 در به بینی هم پسر از وی

کار فرمایش و لی کمتر نواز	تا توانی کار ایله رهش
---------------------------	-----------------------

در بیان اجتر از از دشمنان

تا به نیتی نیکستی از روزگار و آنکه ای از صحبت نادان دوست یا ز نادان از خود بچور و آ و ربکوی از تو که دانندت آنکه او از نصا انصا شخوشت به بود ز شس که پوشانی جز تلیخ باشد و ز شکر شیرین زند و کانی تلیخ در در و بیگان و آنکه و ناپاک ز او رنجیز باشی ایم همیشه زیر کان	از دو کس بر بزرگن ای موشیا اول ز دشمن که او استیز و خویش از زود دشمن دور ای سپر کم کوی با مردم در بهترین صحبت از دانی گراست چون خدایت کوی با فقیر خشم خوردن پیش هر سرور هر که با مردم ز در جهان آنکه شوخ رسند از دشمن از ملالت تا بمانی در امان
--	--

در بیان آنکه او با مردم خواری آورد

با تو کویم که همچو اهی بلوی مرونا خوانده شود همان	بخت خصم آورد و خواری بر اول آن باشد که مانند کس
--	--

هر که او همان کس ناخوانده شد  
 دیگر آن باشد که نادانی رود  
 کار کردن بر حدیث آن دود  
 هر که نیشند زبرد صدور  
 نیست چمبرا چو بر قول تو گوش  
 حاجت خود را مگو بادشمنان  
 از فرمایه مراد خود مجوی  
 بزن کودک مکن بازی ملاء

تر و مردم خوار زار را الله  
 که حد آخانه مردم شود  
 که سپر هبلند و ایم در نیز  
 که رسد خواری بر و نیش  
 صد سخن که باشد یک سر بوش  
 زین تبر خواری تبا در جهان  
 تا نیاید مر ترا خواری بر  
 تا نگروی خوار روز آرزو

در بیان زند و کانی با خوشی

در جهان شش چیز میاید بکا  
 خوشی و یار موافق در جهان  
 هر سخن کان راستی در دست  
 آنچه از آن است عالم در بهش  
 دشمن حق انباید در دست  
 عیب با او نم باید نمود

اولایا رطعام خوشگوار  
 باز محذومی که باشد هر دو  
 به ز دنیا زانکه در وی نفع  
 عقل کامل در آن تو زود و کاش  
 بازشت جمله چون آن خریدت  
 زانکه نبود هیچ کج در بند

از خدا خواه آنچه خواهی پس بنده کارانیت ناصر جز آنکه آنکه از قهر خدا ترسد کسی از بدی گفتن با او بهره است	نیدرت دست خلائق خروست یاری از تو خواه از غیر تو خواه پس گمان کنسند از وی بهره کرد شیطان بعین را زیست
--	---

در بیان آنکه اعتمادی را نشاید

تس نیاید هیچ چیز از هیچ چیز نیست دوستی اندر ملوک سفله را با مروت ننگری هر که با مال کنش دارد آنکه کذاب است میکوید دروغ	یادگیر از ناصح ای صفا مینر این سخن یاد رکند اهل سلوک هیچ بدخوی نیاید مهمتری بوی جهت دماغش کی رسد نیدرت اورا در وفادار فروغ
--	--

در بیان نصیحت و خیر اندیشی

هر که او را کار عادت باشد اولا که پند او عیب آن هر که اینی به او ناصواب ز جهت خود را ز مردم دوردا	در جهان نجات سعادت با در ملائمت هیچ نکشاید ز با سز بر کس آرتایابی تو کس بار خود بر کس منفکن ز نیها
--	---

که میخوای که باشی سرکار  
 اولاً دیدن و حکم قضا  
 چیت سوم دور بودن از  
 جفا  
 هر که دارد درش عقل تمیز  
 صدقه کالوده کرد و بار یا  
 که عمل خالص نباشد همچو ز  
 تا تو انگر باشی اندر روزگار

رخ مگردان ای برادر از کار  
 بعد از آن حین بجان دل  
 هر که این ارد بود در اصل صفا  
 جز بر راه توحش بشاید هیچ  
 کی بود آن خیر مقبول خدا  
 طلب را ناقه نیارد در نظر  
 نفس از آرزو هاد دور

### در بیان کرامت حق تعالی

چهار چیز است از کرامت حق  
 اولاً صدق بابت در سخن  
 بس سخاوت است از فضل اله  
 تا توانی دور باش از سود  
 هر که حق داده باشد از جهان  
 پیش مردم آنکه ازت که دیش  
 هر که باشد مانع عشق زکوة

یا و در شرح بن من گیری  
 و زنگی حفظ امانت فهم کن  
 فضل حق در نظر و در نی  
 زانکه تربت دشمنان که  
 باشد نکس مؤمن بر پهن  
 مهمم آن ابله باطل مبس  
 و زنگه غافل و ار بگذارد

پرخدر باش از چنین زنبهار  
مانسوز و مر ترا آسب نار

در فرو خوردن خشم در غضب

<p>باشد ایم پرخدر از خشم و گر بخوی مردمان سازی در است یا در در از ناصح خود این سخن هر چه بیاید بدان مبد کوشش دل اجانب پند و جمله مقصودش حاصل بود</p>	<p>لذت عمت اگر باید بد مهر چون نگرود خلق با خوبی تو را ای برادر تکیه بر دولت مکن سود نکنند که گزیری از ز آنچه حاصل نیست خردار هر که او بادوست ساید بود</p>
--	--

در بیان جهان فانی

<p>انکه اورا باک نبود از خطر جور دارد تنبیش با هر کار روز شادی هم بپریشان روز محنت شد فریاد رس اندر آن دولت پیران چون رسد شادی همان</p>	<p>در جهان فانی که باشد معتبر کم کن تا کس و فاین روزگار انکه با تو روز غم بوده است روز تعجب که تو پردازی بس چون بیانی دلتی از مستعان ترا مهر کس که یار غم بود</p>
---	---

## در بیان معرفت الله تعالی

تا بیانی از خدای خود	معرفت حاصل کن این جان بد
در فنا بیند بقای خویش	هر که عارف شد خدای خویش را
قربت را لایق از زنده نیست	هر که او عارف نباشد ز زنده نیست
بیخ با مقصود خود وصل نشد	هر که او را معرفت حاصل نشد
حق تعالی را بدانی با عطی	نفس خود را چون تو بشناسی دلا
هر که عارف نیست که در دنیا	عارف آن باشد که با حق کسار
کار عارف حلیه باشد با صفا	هر که عارف را بدل مهر و وفا
غیر حق را در دال او نیت جای	هر که او را معرفت نیندیشد ای
بلکه بر خود نیستش هرگز نظر	ز در عارف نیت دنیا ز نظر
هر که فانی نید عارف کی بود	معرفت فانی شد در وی بود
ز آنچه باشد غیر مولی فارغ	عارف از دنیا و عقبی فارغ
ز آنکه در حق فانی مطلق بود	همت عارف بقای حق بود

## در بیان مذمت دنیای دوزخ

انکه بیند آدمی چیزی بخورد	با چه مانند این جهان کوم جوید
---------------------------	-------------------------------

<p>درخت معرفت باید تر</p>	<p>چون شوی پند از خواب اغیز</p>
<p>حاصل نماز باشد هیچ</p>	<p>بچنین جز زنده انادند</p>
<p>هیچ چیزی از جهان با خود نبرد</p>	<p>هر که ابوه است کرد از نگو</p>
<p>دوره عقبی بود همراه او</p>	<p>اینهمان را چون فی دوا خوب</p>
<p>خویش را آرید اندر چشم شوی</p>	<p>مرد در محلی در داند کنار</p>
<p>مگر و شیوه بینماید شما</p>	<p>چون باید خفته شوراناکان</p>
<p>پیکان سازد و هلاکشان</p>	<p>بر تو باید ای عمر پر سن</p>
<p>از چنین کاره باشی با خود</p>	

در بیان خاصیت و ریح

<p>که همچو اسی که گوی معتبر</p>	<p>در و ریح ثابت م با سحر</p>
<p>لیک میگرد خرابی از طبع</p>	<p>خانه دین که دو آباد از و ریح</p>
<p>و در باید بودش از ریح حق</p>	<p>هر که از علم و ریح کیر و سبق</p>
<p>میر که باشد بی و ریح رسوا</p>	<p>ترسکاری از و ریح پیدا شود</p>
<p>جنت آرزش که بهر خد است</p>	<p>با و ریح هر کس که خود را گود</p>
<p>در محبت کافش در بی و ریح</p>	<p>انکه از حق دوستی دار طبع</p>

در بیان فایده تقوی

اورشیا

س



## در بیان

چندین سال که از دنیا نماند  
 هر چه افزودن است اگر باشد صلاح  
 چون رع شد یار با علم عمل  
 ناکهانی بندگ کردی کنه  
 چون کنه نقد آمد در وجود  
 در زیادت کاملی کردن خط است

از بس که از شراب است  
 ترو صاحب رع باشد  
 حسن اخلاص که انار و خل  
 توبه کن در حال غدر آن  
 توبه نسیه نذار و هیچ سود  
 بدایم زنده کی کان یوسف است

## در بیان فواید خدمت بیگانگان

تا توانی ای سپهر خدمت گزین  
 بنده چون خدمت مردان  
 بهر خدمت که بر بند و میان  
 به که پیش صالحی از خدمت گزین  
 خادمان ابر و رحمت است  
 خادمان باشند انخوان را شفقت  
 که چه خادم عاصی منقلب بود  
 بید هر خادمی است سخا

تا شود از سید ادب نیرزن  
 خدمت او کند کرد و ان کند  
 باشد از آفات دنیا در امان  
 از روشن دولت حرمت گزین  
 روز محاسب حساب بی عیب است  
 جای اشک در جهان باشد  
 بهتر از صد عابد مسک بود  
 اجر مرزده صابان قایمان

هر خدمت هر که بر بند و کم هر که خادم شد چنان بشیند	از درخت معرفت یابد ثمر هم ثواب غازیانش میدهند
---	--

در بیان فضیلت صدقه

تا امان باشی ز قهر کردگار صدقه ده هر بامداد و هر یکا	صدقه میده و ز نهان ز کجا تا بلاها از تو گرداندا که
هر که او را خیر عادت میشود آنکه نیکی میکنند و حق بهر	بیکمان عمرش زیاد میشود بهترین مردمان در آشناسپ
آنکه از وی هر دم ضرر وین رو هر که نبود در سکار	در میان خلق دزد و بستر بید عفت آنرا که باشد بنا
با و روح باش از سر که مویی هر که او نبود و روح ایماش نیست	کافر از قهر حق گرایمی حق نه بیند هر که آتخینیت
توبه نبود هر که آتوفیق نیست	

در بیان فضیلت مهمان

ای برادر مهمان اینک بیهان روزی خود می آورد	هرت مهمان از عطای کردگار پس کس نه میزبان راجی برد
---	--

هر که اجتناب دارد و دشمنش  
 ای بر آورد از میهمان عزیز  
 مؤمنی گنج داشت میهمان را  
 هر که گشت طمع از میهمان بلول  
 بنده گو خدمت میهمان کند  
 هر که میهمان پر روی تازه بود  
 از تکلف دور باشد ای عزیز  
 میهمان را ای پسر عزار کن  
 همت میهمان از عطاها گرم  
 معرفت داری که بر زر بلند  
 هر که میهمان را گرامی میکند  
 هر که میمانت در از ضعیف  
 ز آنچه داری اندک نشاید پس  
 نان به بر جایگان بر خد  
 با تن عوز آنکه بخشد جامه

باز دارد و میهمان از مسکنش  
 تا بیای بی عزت از رحمت تو  
 حق گشت با ب رحمت آورد  
 از وی از رده خدا و دم سول  
 خویش را شایسته رحمت کند  
 از خدا الطاف اندازد  
 تا گرامی نبودت از میهمان  
 که بود کافر دور در باز کن  
 هر که زو پنهان شود با شرم  
 چون سد میماند و شین مستند  
 کوششی ز نیک نامی میکند  
 پیش او میباید آورد طعام  
 بر د باید پیش و دیش ای پسر  
 تا دهندت در بهشت عدن جای  
 حق بد آورد از رحمت نامه

<p>         درود عالم از دشمن نوری بد          بر سر از اقبال مانی حاج را          خیر و زود در نهان آشکار          کم نشین در عمر بر خان بخیل          میشود نان سخن نور صفا          در پی مردار چون گرگ سرد          سقف ایران را تو بر آستین          هر چه بینی نیک بین بدین       </p>	<p>         هر که ثوبی با سخن نوری بد          کرباری حاجت محتاج را          هر که باشد بد و نخت یار          ای سپهر کز مخور نان خلیل          نان ممسک جمله رخ رست عینا          تا خوانندت بخانه سرو          چشم نسکی از خیس دونه را          گزنی خیری تو آن از خود بین       </p>
--	---

در بیان علامت مرد اجتهاد

<p>         اولاً غافل نباید حق بود          کاملی اندر عبادت باشد          یکدم از یاد خدا غافل نشاید          از حماقت و ره باطل بود          تا نماند روز محشر غدا          نقد مردان را هر که درون مننه       </p>	<p>         سه علامت و انکه در حق بود          گفتن بی عادت باشد          ای سپهر چون اجمل باشد          هر که او از یاد حق غافل بود          هیچ از فرمان حق درین دنیا          باطلی را ای سپهر کردن مننه       </p>
--	--

<p>در قضای آسمانی دم فزن دست خود را سوی نامحرم میا تا توانی راز با همه مگو تا شوی آزاد و مقبول ای</p>	<p>هر کسی شش درین کلم فزن جانب مال یتیمان بهم میا کز تو باشی نیر با خود هم مگو بی طمع میباش کردار</p>
---	---

در بیان علامت مرد فاسق

<p>بیت فاسق را خصم در نهان خصلتش از روی خلد است</p>	<p>باشد او در روش خویش دور و در خویش از راه</p>
---	---

در بیان علامت مرد شقی

<p>بیت هر سه علامت در شقی بی طهارت باشد پیکاه خیز ای سپر مگر ز اهل علوم تا توانی هیچ کس را بد مگوی با طهارت باش با کسی شکین</p>	<p>میخورد و ایم حرام از آن هم ز اهل علم باشد در کار تا نوز مگر ز انار سموم پیش مردم عیب منم کز بوی وز عذاب کوب رتیر اندیشه کن</p>
---	---

در علامت مرد نجیل

<p>سه علامت ظاهر آمد دریل</p>	<p>با تو گویم یا دیگرش را می خلیل</p>
-------------------------------	---------------------------------------

<p>اولا از سائلان ترسان بود چون رسد در ره خویش نشنا بیت از مالش کسی را فایده</p>	<p>وز بلامی جمع هم از آن بود بگذرد آنجا که گوید مر حبا کم رسد با کس ز خویش مانده</p>
<p>در بیان قساوت قلب</p>	
<p>سخت دل را سه علامت افتد با ضعیفان باشد شکر سوختن موعظت هر چند کونی پیشتر این نیار را بعضی مرده دان</p>	<p>چون بدیدم روز و بر تانم بهم قناعت نبودن باشی و کم در دل سخت نشاید کار کرد تا نباشی تمنشین با مرده کان</p>
<p>در بیان حاجت خوستان</p>	
<p>حاجت خود بر چو می از برتر مؤمنی را با تو چون افتاد کار حاجت خود در حاکم سلطانه از وفات شمسان شادی کن</p>	<p>آنکه در درو روی خوب از وی بوی تا توانی حاجت را برابر چون نخی ای یافت از دربان محجوب از کسی پیش از کس از ادوی سخن</p>
<p>در بیان قناعت و زردین</p>	
<p>باقناعت پروا ایم ای سپهر</p>	<p>گر چشمه از فقر نبود تلخ تر</p>

هر سحر و جبر و استغفار کن  
 همیشه خورشید را غیبت مکن  
 چون در هر روز در عالم جد  
 هرگز آتری نباشد از خدا  
 تا تو امی حاجت مسکین بر آید  
 بت مالیت جمله در کف عاریت  
 عاریت باز میباید سپرد  
 حاصل از دنیا چه باشدی این  
 هر چه داد و در ره حق آن است  
 هر که باندگ از حق راضی شود  
 هر ت دنیا بر مثال قطره  
 هر که سازد بر سر بل خانه  
 از خدا نبود و در حاجت غنا  
 فقر و دوروشی شفای لایق است  
 مال لاوت بعضی دشمنند

فرصتی اکنون که داری کار کن  
 غیر شیطان بر کسی لعنت مکن  
 از کن هان تو به میباید کردید  
 حق تیرساند ز هر چیزی در آید  
 تا بر آرد حاجت تو کرد کا  
 که بماند از تو باشد ز آرزیت  
 هیچ کس دیدی که زر را بخورد  
 نه که کز باس و سه کز از زمین  
 آنچه ماند از تو بلای جان است  
 حاجت را خدا قاضی شود  
 بگذر از وی که تو در آرزوی  
 نیت عاقل او بود و یود نه  
 هست مؤمن را غنا بر رخ و عین  
 زانکه اند روی صفای مؤمن  
 که چه زد و یک تو چشم او بستند

<p>مال و ملک اینجهان باد که          هرگز نشاندیش تا بود <sup>نیت</sup>          خرقة بالقمه کافی بود          دور از اهل سعادت <sup>میشود</sup>          انبیب تا اثر یاتاختند          آنچه میباید کجا آید بدست</p>	<p>ایمانموا لکم رایا و کیه          هر دره را بود دنیا <sup>نیت</sup>          هر که از صدق دل صافی بود          هر که در بند زیادت <sup>میشود</sup>          بنده کان حق چو جان <sup>راختند</sup>          تا بنازی رزه حق هر چه <sup>نیت</sup></p>
---	--

در بیان نیاج سخاوت

<p>تایبانی از پس شدت <sup>رخا</sup>          زانکه نبود دوزخی هر دخی          زانکه در خنت قرین مصطفی <sup>ست</sup>          اینکه جای اسخی باشد <sup>نیت</sup>          جای مسک درون <sup>نیت</sup>          در جهنم هم ابلیس <sup>دان</sup>          بلکه نااوکی رسد بوی <sup>نیت</sup>          اهل کبر و نجل را باشد <sup>مقر</sup></p>	<p>در سخا کوشایی <sup>نیت</sup>          باش سپیده انبر دای <sup>نیت</sup>          در رخ مرد سخی نور و صفای <sup>ست</sup>          حق تعالی بر در خنت <sup>نیت</sup>          اسخیار ابا جهنم <sup>نیت</sup>          کار اهل نخل ابلیس <sup>دان</sup>          هیچ مسک نکند روسوی <sup>نیت</sup>          آنکه میخوانند در <sup>نیت</sup></p>
---	---



ای سپرد مردمی مشهور باشد با سخا باشد تو واضح بنیسه	از خجیلی و زبکتر دور باشد تا شود روی دلت بدر بنیسه
---	---

در بیان کارهای شیطانی

چهار خصلت فعل شیطان بود عطی مردم جو بگذرن از یکی خون پستی تیر از شیطان بود خامیازه فعل شیطان است	داند دنیا مهر که رحمان بود باشد آن از فعل شیطان انکه ظاهراً دشمن انسان بود ای سپردینش از مکر وی
---	--

در بیان علامات مرد منافق

دور باشد از آنچه از اهل حق سه علامت در منافق ظاهر است و عده های همه باشد خلاف مؤمنان اکم اعانت میکند نیرود عده منافق را وفا تا نه پنداری منافق را از منافق ای پسر بریز کن	در جهنم دوان منافق را وفاق زان سبب مقهور هر قاهر است قول و بنود بغیر از کذب هم امانت را خیانت میکند زان باشد در رخسار و نصفا نیک است اثرش از روی پند تیغ کین از بهر قشش تیز کن
---	--

بامناق هر که بهره میشود	متر اودرتک چه میشود
-------------------------	---------------------

در بیان علامت هر دو متقی

سه علامت باشد اندر متقی	کی بود نسبت تقوی اباشقی
پر حذر باش ای تقوی از یار بند	تا نیند از دتر ادر کاربرد
کم رود ذکر درو خوش زبان	از طریقی ب باشد بر کران
از جلال پاک هم گیرند کام	تا نیفتد اهل تقوی در حرام

در بیان علامات اهل جنت

هر که ا باشد در خصلت در خست	باشد از آنسین شیک از اهل جنت
شکر نعمتها و صبر اندر بلا	میدید آینه دل در بلا
هر که مستغفر بود اندکنه	حق ز نار و در خوش اوردن کا
هر که ترسد از آله خوشتن	خواهد او عذر کنه خوشتن
معصیت را هر که بی در می کند	از روش از اهل جنت کی کند
ای سپرد ایم باستغفار با	وز بد آن مفدان نیز ابا
گر کنی خیری بدست خوشتن	خیر خود را وقف هر دروین
یک دم کان را بدر خج و دهند	به بود زان کز پس او صد دهند

که بوجبی خود یکی خرمای تر  
 هر چه بختی که مکن با او رجوع  
 این به آن ماند که شخصی می کند  
 با پس که چیزی بخت بدیدر  
 ای پس شادی مال ز رجوع

بهر از بعد تو صد مثقال زر  
 که ز یا افتاده از دست جوان  
 باز میل خوردن آن می کند  
 می رسد که باز گیرد از آن پس  
 آنچه کس را داده دیگر محو

در بیان آنکه در دنیا از آن خوش شاید بود

شادی دنیا سر اغم بود  
 نهی لا تفرح ز دنیا کوش  
 شادمانی راند او در دو  
 ای پس با محنت غم خوبی کن  
 که فرج داری ز فضل حق  
 بخرن ندوه ست قوت بندگان  
 از چه موجودی نبی شایسته  
 که دایم تر از تنبست  
 تا تو باشی بنده معبود باش

سور او را در عقیب نام بود  
 جای شادی نیست با سوسار  
 این سخن ارم راست دانستی  
 روی خود را جانب دیوی کن  
 لیک دنیا فرج جستن خطاست  
 غم شود یار فرج جوینده گان  
 هر کس در او غم خویش است  
 از برای آنکه باشی حق پرست  
 با حیا و با سخا وجود باش

## پند و نصیحت

<p>تفسر را بدخویا موزای سپه          پیشتر از شام خواب آید حرم          در میان آفتاب سایه خواب          باست رفتن سفینهها خط          استماع علم کن اهل علوم          روزاگر بینی تو روی خم در دست          مونسى باید که نزدیکت بود          نزد اهل علم سپه درآمد چو بیخ          در میان شان نیای زینهار          روز شب میباش ایم ورد عا          رونکوفی کن نکوفی در زمان          معصیت کم کن بعالم زینهار          ایزد اندر رزق او نقصان          در سخن کذب را نبوفروغ</p>	<p>خواب کم کن اول روزای سپه          آخر روزت نکونبو و ننام          اهل حکمت را نیاید خواب          ای سپهر که مردتها سفر          دست از رخ روشنم رسوم          شب در آینه نظر کردن خطا          خانه که تنها و تارکیت بود          دست را کم زین تو در زیر نخ          چهار پای از او چو بینی در قطار          تا فراند قدر جا همت را خدا          تا شود عمرت یاده در جهان          مانکا بد روزیت در روز کار          هر که رود و فرست در عصیان          کم شود روزی ز کفشار و دروغ</p>
--	--

فاقه آرد خود بسیار ای سر  
 هر که در شمع اب عریان مسکنند  
 بول عریان هم فقیری آورد  
 در جنابت بد بود خوردن طعام  
 ریزه نان را میفکن زیر پای  
 شب مزاج رو ب هر کو خانه  
 که بخوانی باب و مامت را  
 که بر چوبی کنی دندان خلال  
 دست را بر کزنجال کل مشوی  
 ای سر بر آستین در مشین  
 نیکه کم کن نیندر در پهلوی  
 در خلا جا که طهارت مسکینی  
 جامه را بر تنش دید و ختن  
 که بد امن پاک سازی وی خوش  
 دیر رو بازار و پیرون آنی

است

خود کم کن باشن سید ای سر  
 در ز صیبتش نقصان مسکنند  
 انده بسیار هری آورد  
 ناپسند است آن نبرد خن غم  
 که بهنجو ای تو نعت از زکای  
 خاک رو به هم مننه در زیر در  
 نعت حق تو میگرد و حرم  
 پینوا کردی اقسی در دبال  
 از برای در شبتن آب حوی  
 کم شود روزی ز کردارین  
 باشن دایم از چن جصلت بد  
 وقت خود را و آنکه غاری مسکنند  
 باید از مردان اب موختن  
 روزیت کم کرد و آردش پیش  
 ز آنکه فتن نیامی هیچ بود

<p>ره مده دو دو چراغ اندر دماغ          زانکه آن خاص تو باشد خمشک          زانکه میار و فقیری ای سپ          باشد اندر ماندش نقصان تو          جو خشک ریش خویش را تازه کن          چونکه رهواری بره ننگی کن</p>	<p>نیک نبود گر کشی بادم چراغ          کم زن اندر ریش سانه مشک          از کدایان پاره همانان مخر          دور کن از خانه تار عنکبوت          خج را بیرون اندازه کن          دست س که باشد تنگی کن</p>
---	---

در بیان فواید صبر و ثبات

<p>خویش را از صابران شمره          زد و اهل صدق شاکر نیستی          با کسی کم کن شکایت از ضلیل          کی با اهل فقر باشد خویشیت          حرمت از خدمت فراوان باشد          بیکس از حرمت بوی میرسد          هر که خدمت کند در مقابل است          انگهی زبید ترا در صبر لاف</p>	<p>کو ترش سازی تو روی اندر بلا          در بلا وقتیکه صابر نیستی          بی شکایت صبر تو باشد جمیل          که نباشد فخر از درویشیت          که همه پیش فرمان باشد          بنده از خدمت بعبقی میرسد          حرمت خدمت آرام دل است          که نگردی ای پسر که در خلاف</p>
---	--

که بهی داری فرح را انتظار

در بلا جز صبر نبود هیچ کا

در بیان تجرید و تفهید

که صفا میسباید تجرید شو  
 ترک و عوی هست تجریدی  
 اصل تجریدت در اع شهوت  
 که دهمی یکبار شهوت را طلاق  
 که تو برداری ز غیرش عمده  
 اعتمادت چو نه همه بر حق بود  
 ترک دنیا کن ای آخرت  
 که بیانی از سعادت این مقام  
 که ز دنیا دست شویی بهر حق  
 رو جو د باش و ایم مرد باش  
 که دیگر عجب در آئی مگرد  
 هر که کرد کوره دلگشت گشت  
 و از لکه با عطار میگرد در قریب

و ز خبر داری ز اهل دید شو  
 فهم کن معجز تقرید ای پس  
 بلکه کلی انقطاع شهوت  
 آن زمان که دی تو در تقرید طاق  
 آنکه از تجرید کردی با امید  
 از زمان تقرید جان مطلق بود  
 و ز بدن کن کشن با سنا فرات  
 صاحب تجرید باشی و اسلام  
 و از لکه از تقرید گویند سبت  
 تا بهر قومی نشینی کرد باش  
 قدر خود بشناس هر جا کرد  
 جامه زد و دس سینه گشت  
 او هم باید ز بوی خوش نصیب

همت بر ساکنان این است  
 جانب ظالم مکن بی ای عجز  
 روز اهل ظلم بگزای فقیر  
 صحبت ظالم بآن است  
 از حضور صالحان صاحب  
 هر که با صالحان مجرم شود  
 ای سیر کند راه شرع را  
 از شریعت گنهی پروین قدم  
 هر که در راه اصدالت  
 حق طلب کار باطل دور باشد  
 هر که مگزیند صراط مستقیم  
 در راه شیطانم که امی  
 هر که در راه حقیت است

دور باش از رند قلاش ای  
 و رکنی که دی از آن خنل العین  
 تا سوزی ز آتش تیر ای فقیر  
 ز آنکه خلق آزار دهند سر  
 و ز شینی با بدان طالع ای  
 در حریم خاص حق مجرم شود  
 اصل یابی که بگیری فرع را  
 در ضلالت قریب رح و لم  
 از جهالت با بطالت  
 در سخا و مردمی مشهور باشد  
 در عذاب آخرت مانند مقم  
 تا نگروی خمی از او بدنام ای  
 روز شریف خائف ز قهر مالک است

در بیان کرامت های او تعالی

مقبل است آنکس که گیرد این سخن

چهار چیز است از کرامت های او



اول آن باشد که باشد کوی  
بعد از آن حفظ امان باشد  
هر که از حق اوده باشد در حیا

با سخاوت باشد هم تازه  
هم نظر پاک از حیانت باشد  
باشد آنکس مؤمن بر منبر کار

در بیان آنکه دوستی را نشاید

دوستت باشد ز یاکا ای  
هر که میگوید بدیها تو فاش  
دوستی هرگز ممکن با دهنه خوا  
منعم که میکنند ترک زکوة  
دور شو ز آن کس که خواهد از تو  
ای پسر از سود خواران که خند  
انکه از مردم همی گیر در با

تو طمع بردار ز آن دوستی  
دوستها شدن و مہدم مبار  
از چنین کس خوشی تن را دور دا  
دور از وی باش تا داری  
گر سر خود بر قدمهای تو شود  
خشم آتش شد خدای دادگر  
زینهار او را مگوی مهربا

در بیان غمخواره کی کردن با مردم

بر سر بالین بچاران گذر  
تا تو افی تشنه را سیراب کن  
خاطر ایام را در یاب نیز

ز آنکه مہبت این سنت خیر است  
در مجالس خدمت اصحاب کن  
تا ترا پوسته حق در عین

عرش خود جنبش آید آن زمان  
 مالک اندر روز خوش بر ما کند  
 باز باید جنت بسته را  
 از چنان کس دو ریش بی بیهوشی  
 تا عزیز دیگران باشی تو نیز  
 کین ز سیرت های خجسته است  
 تا نمیرد در بد قلبی غلام  
 خوردن پر تخم بیماری بود  
 کاذب بدخت را بنود و فنا  
 از روی از فعل می سزایار  
 مرغی لان را مردت کم بود  
 باش و ایم طالب قوه جلال  
 در تن او دن هم میرد تمام

چون شود گریان بتمیر ناکهان  
 چون بتمیر کسی گریان کنه  
 آنکه خندانیم خسته را  
 هر که اسپرارت کنی فاشی سپر  
 در جوانی در پیران عزیز  
 با ضعیفان گریختن رده است  
 بر سر سیر مخور هر که طعام  
 علت مردم ز پر خوار بر بود  
 راحتی نبود حسود شوم را  
 هر منافق را تو دشمن رها  
 توبه بد خو کجا محکم بود  
 تا شود درین صفا چون زلال  
 آنکه باشد در پی قوت حرم

در بیان فایده صله رحم

تا که کرد مدته عمر توبش

رو بر سیدن خویشا خویش

هر که گرداند ز خویش و ندی  
 هر که ترک آقارب میکند  
 هر چه خویش تو باشد از بد  
 هر که او از خویش خود بیگانه

بیکمان نقصان بندد و عمو  
 جسم خود قوه عقارب میکند  
 بد تو از قطع رحم چیزی مان  
 نامش از روی بدی فاش

در بیان فضیلت فتوت

چیت مردی ای سپر نیکو بد  
 غدر خواهد مرد پیش از معصیت  
 آنکه کار نیک مردان میکند  
 هر که او باشد ز مردان خدا  
 ای سپر در صحبت آن درای  
 هر که از مردان خود دارد  
 خود خواهد مرد و خصما را هلاک  
 می بخوید مردان صاف از کسی  
 هر که پا اندر ره مردان نهاد  
 ای سپر ترک مراد خویش

اولا ترسد از حق و زهنا  
 باشد شطاعتش از معصیت  
 باضعیفان بطف احسان میکند  
 باشد اندر زنگه ستی با سخا  
 تا نظر بایابی افضل خدای  
 نکذراند عیب دشمن بر زبان  
 از غم این شود اندوهنا  
 کورسد ظالم خفا با اوسی  
 میرود هر جا زد نباشد مزاد  
 در نگی راه سلامت پیش

## در بیان فضیلت فقر

<p>با تو کویم کرداری از آن خویش منعم نمایدش خلق دوستی با دشمنان جمع کند وقت طاعت کم نباشد از او می نماید در زاری فریبی تا نکند اردر پیر و رد کا در سر ای خلد محرم شود</p>	<p>فقر میدانی چه باشد ای کوچه باشد پلنو او ز زیر گرسنه باشد سیری دم زند کوچه باشد لاغر و زار و خون دل دارد دست تپی ای خسته در ابد رویش بسیار با فقیران هر که همدم شود</p>
---	---

## در بیان انتباهی از عفت

<p>غافلانه در ره باطل بسیار چشم عبرت بکش اولب بند پند ناصح را بگوش جان کار با شیطان با نزاری کن عمر بباد از تبه کاری مده راه حق را همچو نابینا مرو</p>	<p>از خدای خویش ترغافل جای گوید لب جهان دور همچو مور از حرص به جانی ای سپید کودکی بازی کن نفس بد را در کنه یاری مده هر کجا تهمت بود آنجا مرو</p>
--	--



دشمنی داری از او این سبب  
 در ره فتق هوا که سبب  
 چون سفور پیش داری ز  
 ای پندش از اغلاز  
 تانوزی ساز کاری  
 جمله را چون میند و زخ کند  
 آتشی در پیش داری می  
 عقبه در راه بارت بران  
 داری اندر پیش رو سخن  
 ای سپراه سرعیتش کیر  
 ای برادر باش در فرمان  
 کردن از حکم خدا بر متاب  
 تابیبانی در بهشت عدن جای  
 ماد هندی حامی در اسلام  
 شاد اگر داری در خوشه را

زیر سقف سبتون ساکن سبب  
 خوش تن را سحره شیطان  
 عمر خود را سرسبز باد کیر  
 نفس بد را از لگد با مال  
 از عذاب تهر حق اندیش  
 جای شادی نیست با چند  
 هیچ خوف نیست از سغیر  
 نگذرت بارت سعی دیگران  
 از خدایت امکان کیر  
 زودتر ترک هوای خوشین کیر  
 تابیبانی جنت رضوان حق  
 تا نمانی روز محشر در عدا  
 شفقتی بنما با خلق خدا  
 با فقیران روز شب میدهد طعام  
 باز یابی جنت در بسته را



پای کلاسی

مقدار دو نقطه کوچک

بسیار فرستاد

حرف ط

باید فرستاد از بند

همین که جا مکمل است

نقطه نموده

که دیدیم صفت است

استاد و سرور است

لاست بفرستاد

کلاسی



